

حقوق بشر و سنخ‌شناسی حمایت از بزه‌دیدگان قتل سریالی

سیدمحمد موسوی^۱

چکیده

بزه‌دیده‌شناسی حمایتی بر این اندیشه استوار است که جامعه به‌طور کلی و نظام عدالت کیفری به‌طور خاص باید در همه لایه‌های خود، توجه به حقوق شایسته و نیازهای بایسته بزه‌دیده را وارد سازد و به ترمیم آسیب‌دیدگی‌ها و جبران آثار بزه‌دیدگی آنان، جامه عمل بپوشانند. به همین منظور، بزه‌دیده‌شناسی حمایتی فراتر از یک جبران مادی با تأکید بر حمایت‌های مالی یا اقتصادی است که به ترمیم درد و رنج‌های عاطفی برخاسته از جرم و نیز به رسمیت شناختن حقوق مشخصی برای بزه‌دیدگان با هدف احقاق حقوق و جبران واقعی آثار بزه‌دیدگی آنان در چارچوب یک الگوی چندگانه حمایتی که متضمن حمایت اجتماعی، عاطفی - حیثیتی، روانی و کیفری است، می‌پردازد.

لذا در این نوشتار تلاش می‌شود با استفاده از روش تحقیق توصیفی - تحلیلی و از رهگذر مؤلفه‌هایی که اندیشه‌محوری بزه‌دیده‌شناسی حمایتی را تشکیل می‌دهند، حمایت از بزه‌دیدگان قتل سریالی و چالش‌های فرا روی این حمایت‌ها، مورد بررسی قرار گیرد. البته شایان ذکر است که مطالب مندرج در این مقاله ناظر به بزه‌دیدگان غیرمستقیم است، زیرا به‌طور طبیعی، بزه‌دیده مستقیم نسبت به بحث قتل سریالی، سالبه به انتفاع موضوع بوده و خروج موضوعی دارد، از این رو بزه‌دیدگان غیرمستقیم یا هم‌جواریان، ملاک بحث می‌باشند.

واژگان کلیدی: قتل سریالی، گونه‌شناسی بزه‌دیدگان، قاتلین سریالی، حمایت افتراقی از بزه‌دیدگی قتل سریالی.

مقدمه

از آنجا که بزه‌دیدگان قتل سریالی جزء آن گروه از بزه‌دیدگانی هستند که از آن‌ها سلب حیات شده و وجود خارجی ندارند، کمتر به آن‌ها اهمیت داده می‌شود و چنانچه توجهی نیز به این گروه صورت گیرد، در جهت شناسایی مرتکب و به عبارتی پیش‌گیری از قتل‌های آتی است. بدین ترتیب، کلیه حمایت صورت‌گرفته از این‌گونه بزه‌دیدگان در شناسایی و مجازات مرتکب قتل سریالی خلاصه می‌گردد، در حالی که در این نوع جرم، صرفاً بزه‌دیده مستقیم متحمل رنج نشده، بلکه رنج و عذابی که هم‌جواری وی و به بیان بهتر، بزه‌دیدگان غیر مستقیم متحمل می‌شوند، بیشتر است؛ لذا می‌بایست از آن‌ها نیز همانند سایر بزه‌دیدگان حمایت به عمل آید.

از این رو، نظام عدالت کیفری باید به‌طور تخصصی، این‌گونه از بزه‌دیدگی را مورد بررسی قرار دهد تا مصالح و منافع این گروه از بزه‌دیدگان مورد توجه قرار گرفته و به جبران خسارت وارده به آن‌ها، همت گمارده شود. به همین منظور باید یک الگوی حمایتی طرح‌ریزی شود تا در پرتو آن، حمایت‌های فراهم شده برای این طیف بزه‌دیده ضابطه‌مند گردد. بدیهی است که به منظور ارائه چنین الگویی، باید سنخ‌شناسی حمایت‌ها به‌گونه‌ای به عمل آید که متضمن تدابیر حمایتی برای این طیف بزه‌دیده باشد. این الگوی مطلوب حداقل پنج‌گونه دارد که در قسمت‌های متعدد و تحت عناوین مختلف از جمله حمایت اجتماعی به عنوان یک الگوی فراگیر و مطلوب حمایتی، حمایت عاطفی و روانی که حلقه مفقوده حمایت‌ها محسوب می‌گردد، حمایت کیفری از رهگذر جرم‌انگاری و پیش‌بینی ضمانت اجرای مناسب، مورد تبیین قرار می‌گیرند. البته این مقصود حاصل نمی‌گردد، مگر این‌که در ابتدا خاستگاه و جایگاه این جرم و بزه‌دیدگانش از طریق مفهوم‌شناسی و گونه‌شناسی آنان شناسایی شود تا از این طریق، مرزی دقیق و شفاف بین بزه‌دیدگان قتل سریالی و بزه‌دیدگان سایر قتل‌ها ایجاد شود.

۱. پیشینه و مفهوم‌شناسی قتل سریالی

۱-۱. تعریف قتل سریالی (Serial Murder)

در سال ۱۹۸۸ میلادی، قتل سریالی تحت عنوان قتل متوالی دو نفر یا بیشتر که معمولاً و نه همیشه در وقایع جداگانه، توسط یک مجرم به تنهایی ارتکاب می‌یابد، تعریف شد. بنا به رویکردی دیگر، ایگر (Steven Egger) در تعریف قتل سریالی، شش ویژگی را مدنظر قرار داده است که عبارتند از:



«وجود حداقل دو بزه‌دیده، عدم تعامل پیشین بین قاتل و بزه‌دیده، عدم ارتباط مستقیم قتل‌ها با یکدیگر و ارتکاب آن‌ها در زمان‌های مختلف، ارتکاب قتل‌ها در مکان‌های مختلف، وجود ویژگی مشترک بین بزه‌دیدگان و این موضوع که قتل‌ها به انگیزه کسب منفعت مادی ارتکاب نمی‌یابند، بلکه به جهت لذت بردن قاتل از تصوراتش به وقوع می‌پیوندد.» (Skrapes, 2001: 10)

در حالی که دفتر تحقیقات فدرال ایالات متحده آمریکا (Federal Bureau Of Investigation) در تعریف قتل سریالی تصریح می‌نماید که این قتل دارای حداقل سه بزه‌دیده یا بیشتر است که در حوادث جداگانه و طی فواصل زمانی گوناگون به قتل رسیده‌اند، اما داگلاس (Douglas) وجود حداقل پنج بزه‌دیده را در سریالی محسوب شدن یک قتل الزامی می‌داند. این درحالی است که هانس (Hohnes) و هلمز (Holmes) نیز با صحه‌گذاردن به تعریفی که از سوی FBI مطرح گردید، حداقل بزه‌دیدگان را سه نفر یا بیشتر که در بیش از یک دوره زمانی به قتل رسیده‌اند، می‌دانند. (Robert and Birnes, 1997: 57)

بنا به تعریفی دیگر، مؤلفه‌های قتل سریالی عبارتند از این‌که:

— حداقل سه قتل ارتکاب یابد.

— در بین ارتکاب هر قتل، دوره خونسردی موقت وجود دارد که این دوره ممکن است چند ساعت، روزها، هفته‌ها، ماه‌ها یا سال‌ها طول بکشد.

— هر قتل به صورت متمایز و جداگانه ارتکاب یابد. (Caputi, 1989: 20)

این تعریف به مکان و انگیزه ارتکاب قتل اشاره‌ای نکرده و همانند تعریف نخست، حداقل تعداد ارتکاب قتل‌ها را سه مورد معرفی نموده است.

بنا به تعریف دیگری که از سوی هلمز و دیبورگر (De Burger) در سال ۱۹۸۸ ارائه گردیده، نشانه‌های قتل سریالی عبارت است از:

— ارتکاب قتل‌ها به صورت متوالی باشد.

— تعداد افرادی که در ارتکاب قتل سریالی دخیل هستند، محدود به دو نفر یعنی بزه‌دیده و مرتکب باشد.

— بزه‌دیده و مرتکب معمولاً با هم بیگانه‌اند یا آشنایی اندکی بین آن‌ها وجود دارد.

— فقدان انگیزه آشکار و صریح از ارتکاب قتل‌ها.

— انگیزه‌ای که باعث ارتکاب قتل سریالی می‌شود، شهوت، منافع شخصی و کسب منفعت مادی نیست.



— تصور عمومی این است که همه قاتلین سریالی، شهوت‌ران هستند و این تصور به علت شواهد و

مشاهداتی است که نشان‌دهنده ماهیت جنسی قتل می‌باشد. (Zappala & Bosco, 2008: 11)

بنا به رویکردی دیگر، ایگر نیز در ارائه تعریفی دقیق‌تر از قتل سریالی، مؤلفه‌هایی را برای آن

برمی‌شمارد که عبارتند از:

— قتل‌ها ممکن است شامل قتل یک یا چند شخص باشد.

— قتل‌ها عمدتاً توسط مردان ارتکاب می‌یابند.

— باید حداقل دو قتل ارتکاب یابد.

— تعامل قبلی بین بزه‌دیده و مجرم وجود ندارد.

— قتل‌ها در زمان‌های متفاوت و به صورت جداگانه به وقوع می‌پیوندند.

— قتل‌ها معمولاً در مکان‌های جغرافیایی متفاوتی ارتکاب می‌یابند.

— انگیزه ارتکاب قتل‌ها، کسب منفعت مادی نیست.

— انگیزه ارتکاب قتل سریالی در اغلب موارد، نشان دادن اقتدار بر بزه‌دیده می‌باشد.

— بزه‌دیدگان برای قاتل، دارای ارزش نمادین می‌باشند. بدین معنا که بزه‌دیدگان یک قاتل سریالی از نظر

وی فاقد ارزش انسانی بوده و صرفاً ابزاری جهت محقق نمودن انگیزه قاتل محسوب می‌گردند و

با توجه به وضعیت آن‌ها در زمان، مکان یا موقعیتی که قرار دارند، از سوی قاتل، فاقد شخصیت

(حیثیت) و فاقد قدرت تصور می‌شوند، مانند ولگردان، روسپی‌ها، کارگران مهاجر، هم‌جنس‌گرایان،

کودکان گم‌شده و زنان مجرد و اغلب مسن. (Mott, 1999: 25)

این تعریف به انگیزه و همچنین مشخصات بزه‌دیده و به عدم تعامل بین بزه‌دیده و مجرم اشاره نموده

است. همچنین در این تعریف، به صورت صریح به جنسیت قاتل سریالی اشاره نموده و تأکید کرده‌اند

که مرتکب قتل سریالی، مردان هستند، در صورتی که در تعاریف قبلی، به تعامل قبلی بین بزه‌دیده و

مجرم اشاره شده بود، ولی مشخصات بزه‌دیده به صورت جزئی یا گسترده مطرح نشده بود. با این حال

در این تعریف، بزه‌دیده‌شناسی قتل سریالی بسیار مضیق به نظر می‌رسد و از این حیث که مشخصات

بزه‌دیدگان در این تعریف به عنوان افرادی که دارای ارزش نمادین هستند یا این‌که اشخاص منحصر به

فردی مرتکب قتل سریالی می‌شوند یا این‌که مشخصات بزه‌دیدگان را تحت عنوان ولگرد، روسپی و

امثالهم معرفی نموده است، متناقض می‌باشد که این تناقض، ناشی از گروه‌بندی‌هایی است که براساس



آن‌ها افراد از نظر اجتماعی در حاشیه قرار می‌گیرند. از این رو مشخص می‌گردد که محرکات بیرونی با انگیزه روانی فرد جهت ارتکاب قتل سریالی ارتباط دارند.

بدین ترتیب اگرچه تعاریف متعددی از قتل سریالی توسط صاحب‌نظران در این حوزه ارائه شده، ولی بیشترین تأکید در این تعاریف بر مکان ارتکاب قتل و مدت زمان بین ارتکاب قتل‌ها می‌باشد و به‌طور کلی این نظر پذیرفته شده است که بین بزه‌دیده و قاتل، تعامل و ارتباطی وجود ندارد و قتل‌ها معمولاً در زمان‌ها و مکان‌های مختلفی ارتکاب می‌یابند.

۲-۱. تعریف قتل توده (Mass Murder)

قتل توده به آن طیف قتل‌هایی اطلاق می‌گردد که قاتل، بزه‌دیدگان متعدد را در یک حادثه و به‌طور هم‌زمان به قتل می‌رساند. همچنین بنا به تعریف دیگر، قتل توده به معنی قتل عمدی افراد است که شامل قتل غیرعمد و امثالهم می‌شود و قتل‌های متعدد نیز اصطلاحی است که در خصوص تعدادی از قتل‌های مرتکب شده توسط یک فرد به‌کار می‌رود، اما گسترش آن بیش از یک مدت زمان طولانی، ماه‌ها یا حتی سال‌ها، به‌طور کلی نیازمند یک فرایند آسیب‌شناسی روانی عمیق است و نیز عامل اصلی تمایز بین انواع قتل‌ها، چارچوب زمانی بین قتل‌ها می‌باشد که باید به دقت مورد ملاحظه قرار گیرد. در قتل توده، بزه‌دیدگان این قتل‌ها معمولاً همه در یک زمان یکسان به قتل می‌رسند. (Egger, 1984: 1)

بنا به تعریفی دیگر، قتل توده به عنوان قتلی توصیف شده است که تعداد قتل‌های آن دارای چهار نفر بزه‌دیده یا بیشتر می‌باشد که در یک حادثه و بدون هیچ وقفه زمانی بین ارتکاب قتل‌ها و در یک مکان واحد به‌وقوع پیوسته‌اند. (Morton, 6-7: 2002) مع الوصف وجه تشابه قتل توده و قتل سریالی این است که قاتلین در هر دو قتل، کنترل بسیاری بر بزه‌دیدگان‌شان در لحظه ارتکاب قتل دارند، اما وجوه افتراق بین این دو مجرم، به مراتب مهم‌تر از تشابهات آن‌ها می‌باشد که به شرح زیر است:

اولین تفاوت این است که قاتلین توده به‌طور کلی توسط پلیس، کشته یا بازداشت می‌شوند یا این‌که مرتکب خودکشی می‌گردند، یا این‌که خود، وقوع قتل را به مقامات گزارش داده و خود را به عنوان قاتل معرفی می‌نمایند. در مقابل، قاتلین سریالی معمولاً تلاش‌های خاصی را در جهت اجتناب از کشف انجام می‌دهند. در حقیقت آن‌ها ممکن است قتل‌ها را برای هفته‌ها، ماه‌ها و اغلب سال‌ها قبل از این‌که کشف شوند یا این‌که دستگیر شوند، ادامه دهند.



دومین تفاوت آن است که اگرچه هر دو نوع از قاتلان، ترس و اضطراب را در جامعه ایجاد می‌کنند، ولی واکنش نسبت به قتل توده بسیار مورد توجه است و از نظر محل ارتکاب نیز نسبت به قتل سریالی محدودتر می‌باشند. به‌طور کلی، درک مردم از قاتل توده به‌عنوان فردی است که از بیماری‌های روانی رنج می‌برد، در حالی که قتل سریالی به نسبت قتل توده، بسیار شدیدتر و خشن‌تر است و بیشتر می‌تواند ایجاد ترس نماید.

سومین تفاوت را می‌توان در این نکته جستجو نمود که قاتل توده، بزه‌دیدگان خود را به صورت جمعی به قتل می‌رساند، در حالی که قاتل سریالی به صورت مجزا مبادرت به ارتکاب قتل بزه‌دیدگان خود می‌نماید. به علاوه، قاتل سریالی گاهی اوقات بزه‌دیدگان خود را توأم با آزار به قتل می‌رساند، در حالی که ارتکاب قتل از سوی قاتل توده، ناشی از خشونت ناگهانی است. (Hickey's, 1991: 1)

لذا از آنجا که در برخی تعاریف ارائه شده، تعداد بزه‌دیدگان مشخص شده‌اند و در بعضی تعاریف دیگر به کلمه متعدد بسنده شده است، باید همان‌گونه که قتل سریالی به مضیق‌ترین شکل ممکن تفسیر شده، قتل توده را نیز همان‌گونه تفسیر نمود. بدین معنا که باید قدر متیقن قتل توده هم مشخص گردد، ولی آن را کافی ندانسته و به بیان بهتر تعداد حداقل قتل را با جمع سایر مؤلفه‌های آن در نظر گرفت.

۳-۱. تعریف قاتل سریالی (Serial Murderer)

قاتل سریالی فردی است که در طول مدت زمانی که ممکن است ماه‌ها تا سال‌ها به طول بیانجامد، با توجه به انگیزه‌ای که از ارتکاب قتل‌ها در پی تحقق آن است، اقدام به قتل افراد می‌نماید. با این حال، نمی‌توان یک تعریف کلی از قاتلین سریالی را قطع نظر از توجه به انگیزه‌ای که آن‌ها را به سمت ارتکاب قتل سریالی سوق می‌دهد و همین امر نیز موجب تفکیک آن‌ها از یکدیگر می‌گردد، ارائه داد. از این رو، به جهت درک بیشتر قاتلین سریالی و ارائه تعریف دقیق از این نوع قاتلین، می‌بایست هر یک را با توجه به انگیزه‌ای که آن‌ها را به سمت ارتکاب قتل سریالی رهسپار می‌نماید، معرفی کرد.

۱-۳-۱. قاتل سریالی اقتدارگرا (Power Control Oriented)

قاتل سریالی اقتدارگرا از قدرت و اقتدار کامل و بیشتر نسبت به دیگر انسان‌ها در زندگی لذت می‌برد. این احساس قدرت معمولاً در لحظات آخر یعنی هنگامی که بزه‌دیده متوجه می‌شود که مرگ و زندگی‌اش در دستان این قاتل است، به اوج می‌رسد؛ لذا کسب قدرت افراطی در این قاتل دارای اهمیت

می‌باشد. (Ibid: 349-350)



بنا به تعریف دیگری که از این قاتل ارائه شده است، هدف اصلی این قاتل برای ارتکاب قتل، نشان دادن قدرت بیشتر خود به بزه‌دیده است. چنین قاتلینی، گاهی اوقات در دوران کودکی مورد سوءاستفاده قرار گرفته‌اند، بدان معنی که آن‌ها به دلیل احساس ضعیف و ناقص بودن، مرتکب قتل می‌شوند. بیشترین انگیزه قاتلین اقتدارگرا، سوءاستفاده جنسی از بزه‌دیدگان است، اما آن‌ها با قاتلین لذت‌جو متفاوتند، زیرا قاتلین اقتدارگرا در تجاوزات جنسی، انگیزه شهوانی ندارند، بلکه انگیزه آن‌ها از انجام اعمال جنسی، تسلط بر بزه‌دیده می‌باشد. (Manson, 2005: 1)

همچنین در تعریف دیگر، انگیزه این نوع قاتل از ارتکاب قتل، لذت بردن از کنترل و تسلط بیشتر بر بزه‌دیده می‌باشد؛ لذا طولانی بودن فرایند ارتکاب قتل، لذت بیشتری را برای قاتل فراهم می‌آورد. (Makkai, 2006: 2)

بنا به تعریف دیگری که از سوی هلمز و هارور (Harrower) ارائه شده، این نوع قاتل تحت عنوان فردی که قتل را به جهت کنترل و تسلط بر بزه‌دیده مرتکب می‌شود، توصیف شده و بنا بر این تعریف، انگیزه این نوع قاتل از ارتکاب قتل سریالی، یک انگیزه درونی است که وی به جهت نشان دادن اقتدار به افراد دیگر، مبادرت به ارتکاب قتل می‌نماید و همچنین کنترل این نوع قاتل بر قتل، به‌گونه‌ای است که او قتل را با برنامه‌ریزی و تصمیم قبلی مرتکب می‌شود و با سازمان‌دهی و برنامه‌ریزی کامل آن را اجرا می‌نماید. همچنین این نوع قاتل، بیشتر از کنترل کامل بر بزه‌دیده احساس رضایت می‌نماید تا مرده یا زنده بودن بزه‌دیده. بنا بر این توصیف، رابطه جنسی، انگیزه اصلی این نوع قاتل از ارتکاب قتل نمی‌باشد و چنانچه تجاوز جنسی یا هرگونه قطع عضو در اندام تناسلی بزه‌دیده نیز مشاهده شود، نشانه کنترل و قدرت بیشتر قاتل بر بزه‌دیده می‌باشد، نه نشانگر انگیزه جنسی وی. بدین ترتیب، نهایت لذت این نوع قاتل زمانی است که می‌داند زندگی بزه‌دیده در دستانش قرار دارد. (De wet, 2005: 32)

بنا به تعریف دیگر، این نوع قاتل دارای عزت نفس پایینی می‌باشد و همچنین ممکن است ویژگی‌های یک فرد سادیسم که از آزار دیگران احساس لذت می‌کند نیز در این قاتل وجود داشته باشد.

(Dei Fabbro, 2006: 65-66)

۲-۳-۱. قاتل سریالی مأموریت‌گرا (Mission Oriented Serial Killer)

قاتل سریالی مأموریت‌گرا به قتل و پیامدهای آن توجهی نمی‌کند. آن‌ها از بین بردن افرادی که به زعم خود در جامعه، انسان‌های ناشایست یا نامطلوب می‌باشند مانند روسپی‌ها را وظیفه خویش

می‌دانند. (Makkai, 2006: 4-5)



گرچه این نوع قاتل ادعا نمی‌کند که صدای شیاطین و خداوند را می‌شنود، اما تصور می‌کند که عملش درست است و به تبع این طرز تفکر، بر این باور است که مأموریت و هدفش در زندگی حذف یک گروه خاص از مردم می‌باشد که از نظر او انسان‌های نالایقی هستند و رایج‌ترین بزه‌دیدگان این مجرمان، روسپی‌ها می‌باشند. (Wilson & Seaman, 2000: 20-22)

بنا به تعریفی دیگر، هدف این قاتل از ارتکاب قتل‌هایش این است که جهان را از شر و زشتی پاک نماید. بر این اساس، این نوع قاتل احساس می‌کند که باید گروهی از مردم مانند روسپیان یا سایه‌پوستان را از بین ببرد. (Lauvances & Alison, 2004: 2-3)

این قاتلین سریالی معتقدند که اعمالشان به این جهت که جهان را از لوث وجود برخی افراد پاک می‌کند، توجیه‌کننده است، به گونه‌ای که اغلب بزه‌دیدگان آن‌ها، روسپیان یا اعضای گروه قومی خاص می‌باشند؛ لذا آن‌ها معتقدند که با به قتل رساندن این افراد، به نفع جامعه بزرگ عمل می‌کنند. (Manson, 2005: 3) همچنین در بسیاری از تعاریف، قاتل سریالی از نوع مأموریت‌گرا، تحت عنوان فردی توصیف می‌شود که معتقد است وظیفه یا رسالتش حذف گروهی خاص از افراد است. از این رو، انگیزه این نوع قاتل از ارتکاب قتل، یک انگیزه درونی است، زیرا او قصد دارد افرادی را که با توجه به تصوراتش مادون به نظر می‌رسند، از جامعه محو نماید. (De wet, 2005: 33) بنا به رویکردی دیگر، این قاتل سعی دارد با حذف این‌گونه افراد که از نظر او لیاقت زندگی کردن را ندارند، یک جامعه بهتر و نمونه را ایجاد نماید. (Bowen, 2007: 14-16)

۳-۳-۱. قاتل سریالی لذت‌جو (Hedonistic Serial Killer)

قتل سریالی از نوع لذت‌جویانه، قتلی است که قاتل از تحمیل درد بر بزه‌دیده و ارتکاب قتل لذت می‌برد و از این رو، قاتل سریالی لذت‌جو نامیده می‌شود. (De wet, 2005: 30-31)

این نوع قتل به جهت لذت بردن محض، ارتکاب می‌یابد، ولی جوانب لذت بردن از آن متفاوت می‌باشد، به گونه‌ای که ممکن است یک قاتل از فرایند تعقیب و گریز بزه‌دیده، احساس لذت کند و قاتل سریالی دیگر، صرفاً از فرایند شکنجه و آزار بزه‌دیده در اثنای ارتکاب قتل لذت ببرد و قاتل سریالی دیگری نیز به سرعت، بزه‌دیده را به قتل رسانده و از فرایند پس از ارتکاب قتل از جمله مرده‌گرایی یا آدم‌خواری یا مثله نمودن اعضای بدن بزه‌دیده، احساس لذت نماید و قاتل سریالی دیگر نیز جهت کسب هیجان و لذت ناشی از آن یا برخی دیگر به دلیل کسب منفعت اقتصادی، مبادرت به ارتکاب قتل سریالی نمایند.



با این حال با توجه به توضیحات مطرح شده در فوق، این قاتلین به سه طبقه قاتلین سریالی شهوانی، هیجانی و آسایش‌گرا تقسیم می‌شوند که به شرح زیر مورد بررسی قرار می‌گیرند. (Manson, 2005: 3)

۱-۳-۳-۱. قاتل سریالی شهوانی (Lust Serial Killer)

انگیزه قاتل سریال شهوانی از ارتکاب قتل‌ها، انجام عمل جنسی قبل یا بعد از اثنای ارتکاب قتل است. (Holmes & Tewksbury, 1999: 5-7) بنا به تعریف ارائه شده در این خصوص، قاتل شهوانی قتل‌ها را صرفاً جهت لذت و شهوت‌رانی مرتکب می‌شود، به گونه‌ای که برخی از این نوع قاتلین قبل از رها کردن جسد بزه‌دیده، به رابطه جنسی با او می‌پردازند که حتی صحنه جرم این قاتلین نیز بازگوکننده افکار آزارگرانه آن‌هاست. (Egger, 1984: 23) بنا به تعریفی دیگر، این نوع قاتل، قتل را به جهت کسب لذت جنسی که مرتبط با تحریک جنسی و ارضای شخصی قاتل بوده و معمولاً نیز با خشونت شدید همراه است، مرتکب می‌شود. از این رو، رابطه جنسی جزء لاینفک قتل این نوع قاتل می‌باشد که حتی بعد از مردن بزه‌دیده نیز ممکن است بر وی اعمال شود. به علاوه، اشکال مرده‌گرایی اغلب بخشی از اقدامات قاتلین شهوانی است. این نوع قاتل، خشونت افراطی را نسبت به بزه‌دیده معمولاً در قالب شکنجه اعمال می‌کند و به‌طور کلی انگیزه قاتل شهوانی از ارتکاب قتل‌هایش، کاملاً درونی است؛ لذا هدف ارتکاب قتل در این نوع قاتل، رضایت او در نتیجه کسب لذت روانی از ارتکاب قتل‌ها می‌باشد. (De wet, 2005: 31)

همچنین بنا به رویکردی دیگر، قاتل شهوانی، خشونت و تمایلات جنسی خود را همراه با درد و رنج به شریک جنسی خویش تحمیل می‌کند. (Bowen, 2007: 14-16) به علاوه، از آنجا که کسب لذت جنسی، انگیزه اصلی این قاتل از ارتکاب قتل‌هایش می‌باشد؛ لذا قطع عضو در اندام‌های جنسی بزه‌دیده این نوع قاتل، زیاد مشاهده می‌گردد. (Del Fabbro, 2006: 66)

۱-۳-۳-۲. قاتل سریالی هیجانی (Thrill Serial Killer)

قاتل سریالی هیجانی صرفاً جهت بهره‌مند شدن از لذت و هیجان ناشی از ارتکاب قتل، مرتکب قتل سریالی می‌شود. (Makkai, 2006: 4-5)، البته وجه اشتراک قاتل شهوانی و قاتل هیجانی این است که قتل‌های ارتكابی هر دو، توأم با خشونت و لذت جنسی می‌باشند، ولی وجه تمایز آن دو، این است که اگر قاتل هیجانی حین ارتکاب قتل، مرتکب سوءاستفاده جنسی شود، انگیزه اصلی وی، کسب لذت جنسی نیست، بلکه کسب لذت از هیجان ناشی از ارتکاب قتل است. (Lauvance & Alison, 2004: 2-3)



بنا به دیدگاهی دیگر، قاتل هیجانی نیز مانند قاتل شهوانی به جهت کسب لذت شخصی و جنسی، مبادرت به ارتکاب قتل می‌نماید. با این حال، انگیزه ارتکاب قتل و لذت شخصی که از ارتکاب قتل کسب می‌کند، با قاتل شهوانی متفاوت است، به گونه‌ای که قاتل شهوانی به علت کسب لذت جنسی ناشی از قتل، مرتکب قتل سریالی می‌شود، ولی قاتل هیجانی به علت کسب لذت از هیجان ناشی از فرایند ارتکاب قتل، به قتل سریالی مبادرت می‌نماید. این نوع قاتل حتی اگر با بزه‌دیده‌اش رابطه جنسی نیز داشته باشد، هدفش از آن، کسب لذت جنسی نیست، بلکه کسب هیجان و لذت بردن از هیجان ناشی از عمل جنسی است. همچنین برخلاف قاتل شهوانی، قاتل هیجانی یک قاتل منظم و قاتلی می‌باشد که بر بزه‌دیدگانش کنترل دارد و در صحنه جرم این نوع قاتل، اثری از خشونت افراطی دیده نمی‌شود.

از این رو، یک قاتل هیجانی، بزه‌دیده را صرفاً تا زمانی که زنده است شکنجه می‌کند، چون این عمل به هیجان این نوع قاتل می‌افزاید. بنابراین، انگیزه قاتل هیجانی، کسب هیجان از ارتکاب قتل و مشاهده ترس و وحشت بر صورت بزه‌دیدگانش می‌باشد. شایان ذکر است که قاتل هیجانی بعد از ارتکاب قتل، تصورات هیجانی خود را ترس و وحشتی که بر صورت بزه‌دیدگانش قبل از مرگ نقش بسته بود، به یاد می‌آورد و مجدداً نیز از به یاد آوردن آن لحظات، احساس لذت می‌کند. این نوع قاتل، بیشتر از فرایند ارتکاب قتل و هیجان ناشی از آن که در اثنای ارتکاب قتل به دست می‌آورد، احساس لذت می‌نماید تا خود ارتکاب قتل. برای نمونه هیل سایید استرانگلر (Hillside Stranglers) قبل از این که بزه‌دیدگانش را خفه کند، آن‌ها را مورد شکنجه، تجاوز و سوءاستفاده جسمی قرار می‌داد. این نوع قاتل، تا زمانی که آگاهی داشته باشد که بزه‌دیدگانش هنوز زنده هستند، دوباره آن اعمال را روی آن‌ها تکرار می‌کند، اما زمانی که متوجه شود بزه‌دیدگانش مرده‌اند، بعد از فوت آن‌ها، دیگر اعمالی بر آن‌ها انجام نمی‌دهد. (De wet, 2005: 31)

۳-۳-۱. قاتل سریالی آسایش‌گرا (Comfort Oriented Serial Killers)

قاتل سریالی آسایش‌گرا جهت کسب آسایش و راحتی، مرتکب قتل می‌گردد. این نوع از قاتل سریالی، نادر بوده و انگیزه‌اش از ارتکاب قتل، کسب منفعت مادی از قبیل پول، تجارت یا سایر ملاحظات مادی است. (Lauvance & Alison, 2004: 3)

بنا به تعریف دیگر، این قاتل برخلاف قاتل شهوانی و هیجانی، قتل را به دلیل کسب راحتی و آسایش و منفعت ناشی از آن مرتکب می‌شود و معمولاً منفعتی که از قتل به دست می‌آورد، پول یا پاداش مادی



است. ضمن این‌که انگیزه وی نیز با قاتل شهوانی و هیجانی متفاوت است، زیرا مقصود وی کسب منفعت مادی است که او آن را به صورت عقلایی و آگاهانه انتخاب می‌کند. (De wet, 2005: 32) البته این سود و منفعتی که قاتل به واسطه آن‌ها مرتکب قتل می‌گردد، ممکن است شامل پول، بیمه یا اموال بزه‌دیدگان باشد. (Bowen, 2005: 14-16)

بنا به دیدگاهی دیگر، انگیزه اصلی این قاتل از ارتکاب قتل، کسب لذت از عمل قتل است و کسب منفعت و سود به عنوان انگیزه ثانویه این قاتل محسوب می‌گردد. با این وجود، در برخی تعاریف، درک متفاوتی نسبت به قاتل آسایش‌گرا وجود دارد، به گونه‌ای که از دیدگاه این تعاریف، کسب منفعت مادی از ارتکاب قتل سریالی، تصادفی بوده است، (DelFabbro, 2006: 66) لیکن اگر چنین تعریفی از این قاتل پذیرفته شود، نباید به عنوان قاتلین سریالی شناخته شوند، زیرا انگیزه اولیه و اصلی آن‌ها از ارتکاب قتل، کسب منفعت مادی نیست. به همین جهت، قاتلین آسایش‌گرا، لذت‌جو و شهوانی، خصیصه‌های بسیار مشابهی با هم دارند، زیرا این قاتلین، بزه‌دیدگان خود را صرفاً جهت کسب لذت مطلق به قتل می‌رسانند و از مشاهده درد و رنج بزه‌دیدگان نشان هیجان زده می‌شوند و سپس آن‌ها را به قتل می‌رسانند. (Bowen, 2007: 14-16)

۳-۴-۱. قاتل سریالی تخیلی (Visionary Serial Killer)

قاتل سریالی تخیلی احساس می‌کند که خداوند یا شیطان او را مجبور به ارتکاب قتل می‌کنند، از این رو، یک بیمار روانی به نظر می‌رسد. (Lauvance & Alison, 2004: 3)

بنا به تعریف دیگر، این نوع قاتل قتل را به جهت شنیدن صدا یا تصوراتش مانند شنیدن صداهای خداوند، شیاطین، جن و امثال آن‌ها مرتکب می‌گردد. (Makkai, 2006: 4-5)

بنا به دیدگاهی دیگر، این نوع قاتل، یک بیمار روانی است، زیرا این نوع قاتل سریالی ادعا می‌کند که تصوراتش را می‌بیند یا صداهایی را از سوی خدا و شیاطین می‌شنود که به او فرمان می‌دهند افراد خاص از گروهی از مردم را به قتل برسانند. این قاتل معمولاً خودش را به عنوان یک مأمور برگزیده از سوی خداوند جهت پاک کردن زمین از افراد بد، تصور می‌کند. (Egger, 1984: 13) بنا بر این تعاریف، قاتل سریالی از نوع تخیلی از تضاد شدیدی که تخیلاتش با واقعیت دارند، رنج می‌برد، به گونه‌ای که ذهن این نوع قاتل مملو از توهمات عجیب و غریب و هذیان می‌باشد؛ لذا فهمیدن انگیزه قتل در این قاتل سریالی بسیار مشکل است، زیرا فقط قاتل از آنچه که می‌بیند یا می‌شنود آگاه است. (De wet, 2005: 32-33)



به عبارتی دیگر، این نوع قاتل هیچ احساس همدلی با بزه‌دیده ندارد و دارای نقایص شخصیتی مانند شخصیت ضداجتماعی نیست، بلکه او به علت نقض شدیدی که با واقعیت دارد، در ارتکاب بیشتر قتل‌ها بی‌اختیار است. (Del Fabbro, 2006: 65)

بدین ترتیب، از آنجا که قاتلین سریالی دارای انواع گوناگونی هستند و با توجه به انگیزه‌ای که از ارتکاب قتل سریالی در پی تحقق آن می‌باشند، مبادرت به گزینش آماج جرمشان می‌نمایند؛ لذا لازم است به تبع گونه‌شناسی قاتلین سریالی، به گونه‌شناسی بزه‌دیدگان آن‌ها نیز پرداخته شود.

۲. گونه‌شناسی بزه‌دیدگان قتل سریالی

بزه‌دیدگان قتل سریالی با توجه به انگیزه‌ای که قاتل سریالی از ارتکاب این‌گونه قتل دارد و در پی تحقق آن می‌باشد، به تبع نوع قاتلین سریالی، دارای اوصاف و ویژگی‌های متفاوتی هستند که در زیر به شرح و توضیح انواع آنان پرداخته می‌شود.

۲-۱. بزه‌دیده قاتل سریالی اقتدارگرا

بزه‌دیده این نوع قاتل سریالی، فردی است که به علت ویژگی‌هایی که دارد، مورد بزه‌دیدگی از سوی این قاتل قرار می‌گیرد، چون بزه‌دیدگان این نوع قاتل، قطعاً افرادی هستند که یا فاقد زور و قدرت می‌باشند یا از قاتل ضعیف‌ترند یا حدالمقدور قدرتی برابر با قاتل دارند. همچنین در بزه‌دیده این نوع قاتل، عدم تعامل یا تعامل قبلی بین بزه‌دیده و بزه‌کار دارای اهمیت است، زیرا این نوع قاتل سعی می‌کند اقتدارش را بر کسانی که با آن‌ها بیگانه است، نشان دهد، نه بر اشخاصی که آن‌ها را می‌شناسد. همچنین مقصر یا ایده‌آل بودن بزه‌دیده نیز دارای موضوعیت نمی‌باشد.

۲-۲. بزه‌دیده قاتل سریالی مأموریت‌گرا

بزه‌دیده این نوع قاتل سریالی، فردی است که به علت خصایص بزه‌کار در گزینش آماج جرمش، مورد بزه‌دیدگی قرار می‌گیرد. در بزه‌دیدگان این نوع قاتل، تعامل یا عدم تعامل قبلی بین بزه‌دیده و بزه‌کار و همچنین قدرتمند بودن یا فاقد قدرت بودن بزه‌دیده و همچنین مقصر یا ایده‌آل بودن بزه‌دیده، اصلاً موضوعیت ندارد، بلکه آنچه موضوعیت دارد این است که قاتل، هر فردی را که منطبق با تفکراتش باشد، آماج جرم قرار می‌دهد، چه با بزه‌دیده تعامل داشته باشد یا نداشته باشد، بزه‌دیده قدرتمند باشد یا فاقد زور یا بزه‌دیده مقصر باشد یا ایده‌آل.



۲-۳. بزه‌دیده قاتل سریالی لذت‌جو

با توجه به این‌که این نوع قاتل خود به سه دسته طبقه‌بندی می‌شود، ممکن است بزه‌دیده واقع شدن یک فرد، به علت خصایص بزه‌کار در گزینش آماج جرمش باشد. یا ممکن است بزه‌دیده واقع شدن یک فرد به علت وجود ویژگی‌هایی در وی باشد که موجب گزینش او می‌گردد. این موارد با توجه به سه دسته طبقه‌بندی از این قاتل، مورد تفکیک و بررسی قرار می‌گیرد.

۱-۲-۳. بزه‌دیده قاتل سریالی شهوانی

بزه‌دیده این نوع قاتل سریالی، فردی است که به علت خصایص بزه‌کار در گزینش آماج جرمش، مورد بزه‌دیدگی قرار می‌گیرد. در این بزه‌دیده، تعامل یا عدم تعامل قبلی بزه‌دیده با بزه‌کار موضوعیت دارد، زیرا این قاتل معمولاً بزه‌دیدگان خود را از میان کسانی انتخاب می‌کند که با آن‌ها بیگانه است. همچنین امکان دارد که مقصر بودن یا ایده‌آل بودن بزه‌دیده نیز موضوعیت داشته باشد، به‌گونه‌ای که ممکن است فرد به علت خصوصیات فیزیکی یا ظاهری، محرک و امثالهم، بزه‌دیده این نوع قاتل گردد، ولی در عین حال، این امکان نیز وجود دارد که یک فرد کاملاً ایده‌آل از هر لحاظ مثل پوشش و غیره نیز بزه‌دیده این قاتل قرار گیرد.

۲-۲-۳. بزه‌دیده قاتل سریالی هیجانی

بزه‌دیده این نوع قاتل سریالی، فردی است که به علت خصایص بزه‌کار در گزینش آماج جرمش، مورد بزه‌دیدگی قرار می‌گیرد، به‌گونه‌ای که در این بزه‌دیده، عدم تعامل یا تعامل قبلی بین بزه‌دیده و بزه‌کار موضوعیت دارد، زیرا این نوع قاتل که قتل را به جهت کسب لذت هیجان از فرایند ارتکاب قتل مرتکب می‌شود، حاضر نیست با به قتل رساندن و بزه‌دیده نمودن کسانی که با آن‌ها تعامل داشته، کسب لذت نماید. همچنین فاقد قدرت بودن یا قدرتمند بودن بزه‌دیده هم دارای موضوعیت است، زیرا این قاتل برای کسب لذت از هیجان فرایند ارتکاب قتل، باید بزه‌دیده فاقد قدرت یا حداقل بزه‌دیده‌ای را انتخاب نماید که از او ضعیف‌تر باشد، اما مقصر یا ایده‌آل بودن بزه‌دیده در این نوع قاتل، موضوعیت ندارد.

۳-۲-۳. بزه‌دیده قاتل سریالی آسایش‌گرا

بزه‌دیده این نوع قاتل سریالی، فردی است که به علت ویژگی‌هایی که دارد، مورد بزه‌دیدگی از سوی این قاتل قرار می‌گیرد، زیرا بزه‌دیدگان این نوع قاتل، قطعاً افرادی هستند که دارای تمکن مالی می‌باشند؛ لذا در این بزه‌دیده، تعامل یا عدم تعامل قبلی بین بزه‌دیده و بزه‌کار دارای موضوعیت نیست و او برای



رسیدن به هدف خود حاضر به قتل هر فردی می‌باشد. به علاوه، مقصر و ایده‌آل بودن بزه‌دیده دارای محوریت است، به‌گونه‌ای که ممکن است قاتل با مشاهده جواهرات بزه‌دیده یا سایر موارد مادی و اقتصادی، به ارتکاب قتل بزه‌دیده تحریک شود، اما ضعیف و فاقد قدرت بودن بزه‌دیده یا قدرتمند بودنش، نقشی در بزه‌دیدگی وی ندارد.

۴-۲. بزه‌دیده قاتل سریالی تخیلی

بزه‌دیده این نوع قاتل سریالی، فردی است که به علت خصایص بزه‌کار در گزینش آماج جرمش، مورد بزه‌دیدگی قرار می‌گیرد. در این بزه‌دیده، مؤلفه‌های عدم تعامل یا تعامل قبلی بین بزه‌دیده و قاتل یا فاقد قدرت و قدرتمند بودن بزه‌دیده اصلاً نقشی ندارد، بلکه این قاتل هر بزه‌دیده‌ای را که منطبق با تفکراتش باشد، آماج جرم قرار می‌دهد.

بدین ترتیب، پس از شناخت اجمالی از قتل سریالی و کنش‌گران آن، می‌بایست به سنخ‌شناسی حمایت‌های امکان‌پذیر از این طیف بزه‌دیده پرداخته شود.

۳. حمایت‌های افتراقی از بزه‌دیدگان قتل سریالی

۳-۱. حمایت اجتماعی از رهگذر الگوسازی حمایتی در جامعه

به دنبال بزه‌دیدگی‌های اجتماعی که بزه‌دیدگان (به‌طور کلی و قطع‌نظر از بزه‌دیدگی جرم خاص) در جامعه با آن مواجهند، از قبیل افعال یا ترک فعل‌هایی که به نحوی از انحاء در حق امنیت اجتماعی آنان اختلال ایجاد نموده و حق بهره‌مندی آنان از سطح زندگی مناسب را مخدوش نموده است، می‌بایست جامعه به حمایت از آنان برخیزد.

از آنجا که حمایت اجتماعی از بزه‌دیدگان اقتضا می‌کند تا جامعه خود را در قبال آسیب‌پذیری آن‌ها مسئول دانسته و از حقوق بنیادین آن‌ها در جامعه محافظت کند، (Bewley & Glendinning, 301-304:2007) بزه‌دیدگان قتل سریالی نیز از این قاعده مستثنی نبوده و چه بسا نیازمند مساعدت و حمایت‌های اجتماعی بیشتری به نسبت سایر بزه‌دیدگان می‌باشند.

از این رو، می‌بایست در جهت حمایت از آن‌ها و ارائه خدمات اجتماعی به آنان کوشش شود که البته نیل بدین مقصود و به عبارتی پیش‌گیری از بزه‌دیدگی اجتماعی آنان، جز از رهگذر برقراری یک نظام حمایت اجتماعی بزه‌دیده‌مدار امکان‌پذیر نخواهد بود. یکی از تدابیری که اجتماع در راستای حمایت



از بزه‌دیدگان قتل سریالی در نظر گرفته است، ایجاد نهادهای رسمی یا دولتی و نهادی غیررسمی مانند انجمن‌ها و تشکل‌های مردمی یا برخاسته از جامعه مدنی است تا از طریق آنان به حمایت از این طیف بزه‌دیده بپردازد. بدین ترتیب که نهادهای غیررسمی که عمدتاً شامل انجمن‌ها یا تشکل‌های مردمی می‌باشند، می‌توانند در فراهم‌آوری اهداف اجتماع جهت حمایت از این طیف بزه‌دیده به طرق مختلف مؤثر واقع شوند. برای نمونه این نهادها می‌توانند از طریق برگزاری جلسات یادبود سالانه برای آن‌ها، موجبات تشریف خاطر بازماندگان را فراهم آورند یا حتی با راه‌اندازی صندوق‌های جبران خسارت به خانواده‌هایی که به واسطه قتل سریالی، والدین خود را از دست داده‌اند و به تبع آن با مشکلات اقتصادی مواجه هستند، به رفع نیازهای مالی آن‌ها همت گمارند.

همچنین اجتماع می‌تواند با ایجاد و تأسیس انجمن‌ها یا نهادهایی مانند انجمن‌های کمک به بزه‌دیدگان از رهگذر در اختیار قراردادن وکلا یا مشاوران حقوقی به صورت رایگان، در راستای راهنمایی بزه‌دیدگان جهت نیل به حقوقی که استحقاق آن را دارند، اهتمام ورزد، زیرا مهم‌ترین حقی که این بزه‌دیدگان دارند، آگاهی راجع به حقوقی است که از آن بهره‌مند می‌باشند. به علاوه، با بهره‌گیری از روان‌شناسان و روانکاوان متخصص و ارائه مشاوره و خدمات مددکاری اجتماعی به خانواده‌های بزه‌دیده مستقیم، موجبات تسلاهی خاطر آن‌ها را ایجاد نمایند، زیرا از آنجا که بازماندگان بزه‌دیدگان قتل سریالی همواره از بزه‌دیده واقع شدن واهمه دارند، مددکاران و مشاوران اجتماعی می‌توانند در اعاده احساس امنیت به آن‌ها، نقش بسزایی ایفا کنند. آن‌ها می‌توانند با ارائه خدمات مشاوره‌ای، از میزان ترس آن‌ها کاسته و موجبات سازگاری و برگشتن فرد به آن محیط را به عنوان یک محیط امن، فراهم آورند. همچنین می‌توانند با ایجاد تشکل‌ها و ارگان‌های اجتماعی سعی نمایند به اعاده حیثیت بازماندگان قتل سریالی به‌خصوص در مورد آن طیف بزه‌دیدگانی که قاتل سریالی آن‌ها را به دلیل روسپی بودن، آماج جرم قرار داده است، بپردازند، زیرا غالباً اجتماع با این دید که این طیف از بزه‌دیدگان قتل سریالی (بزه‌دیدگانی که بنا به دلیل یک انگ اجتماعی از سوی بزه‌کار آماج جرم قرار گرفته‌اند)، در بزه‌دیدگی خود نقش داشته‌اند، به جای مساعدت به آن‌ها، به سمت سرزنش بزه‌دیده گرایش دارد.

از این رو، به واسطه ذهنیت‌های منفی و پیش‌فرض‌های نادرست اجتماعی که نسبت به این طیف از بزه‌دیدگان وجود دارد، گاهی اوقات از سوی اجتماع، برچسب بزه‌دیده مقصر با این‌که خود بزه‌دیده، موجبات بزه‌دیدگی خود را فراهم آورده است، به وی الصاق می‌شود و همین امر موجب افول جایگاه



آن‌ها در اجتماع می‌گردد. به علاوه، در راستای این دیدگاه، جامعه از طریق نهادها و سازمان‌های اجتماعی که خود داعیه مساعدت و حمایت از این طیف بزه‌دیده را دارند (به واسطه ذهنیت‌های منفی و نادرست موجود در جامعه در باره آن‌ها)، با تحمیل نقش انفعالی، آنان را از فعالیت‌های اجتماعی و جریان طبیعی فعالیت‌های روزمره زندگی که تأثیر بسزایی در بهبود وضعیت و اعاده وضع سابق آنان دارد، محروم ساخته و موجبات طرد و حاشیه‌نشینی آن‌ها از جامعه را فراهم می‌آورد. بدین ترتیب، همان‌ندک خدمات اجتماعی نیز که برای این طیف بزه‌دیده مهیا گردیده، مورد استقبال آن‌ها قرار نمی‌گیرد، زیرا افراد جامعه و حتی نهادهای اجتماعی متولی خدمات‌رسانی به این طیف بزه‌دیده، با الصاق برچسب مقصر بودن، نگرشی منفی و حتی گاه توأم با سرزنش را نسبت به آنان دارند؛ لذا بازماندگان این طیف از بزه‌دیدگان ترجیح می‌دهند به نحوی با عواقب زیان‌بار بزه‌دیدگی خود کنار بیایند تا این‌که به بهای دریافت حمایتی ناچیز، با برخوردهای تحقیرکننده آن‌ها مواجه شوند.

همچنین بنا به دیدگاهی دیگر، به دلیل ماهیت قتل سریالی و گوناگونی تیپ و نوع مرتکبین آن، همواره یک قتل ارتکاب می‌یابد و متعاقباً تدابیر حمایتی از بزه‌دیدگان آن به عمل می‌آید. از این رو، نوع حمایت اجتماعی که می‌توان از بزه‌دیدگان قتل سریالی به عمل آورد، با توجه به انواع قاتلین سریالی متفاوت است. بدین معنا که جهت احصاء حمایت اجتماعی در خصوص بزه‌دیدگان قتل سریالی، می‌بایست با توجه به نوع قاتلین سریالی، قائل به تفکیک شد و یک حمایت اجتماعی افتراقی را در قبال آن‌ها اتخاذ نمود.

برای نمونه، انگیزه قاتل سریالی مأموریت‌گرا و تخیلی برای از بین بردن بزه‌دیدگان آن است که این افراد به زعم آنان شایستگی زنده بودن را ندارند و به دلیل فاسد بودنشان، باید از روی زمین محو شوند. این مورد در غالب موارد روسپیان بزه‌دیده این نوع قاتلین سریالی مشهود است. در حالی که ممکن است فردی که آماج جرم این‌گونه از قاتلین سریالی قرار می‌گیرد، اصلاً روسپی نبوده و صرفاً بنا به نظر قاتل، فاسد تلقی شده باشد. از این رو، حمایت اجتماعی که می‌بایست در قبال این گروه از بزه‌دیدگان قاتلین سریالی اتخاذ گردد، با سایر گونه‌های قاتلین سریالی متفاوت است.

بدین جهت جامعه بایستی با تأسیس و ایجاد ارگان‌های اجتماعی، جایگاه اجتماعی از دست‌رفته بزه‌دیده را اعاده کند و از این طریق به بازماندگان وی که علاوه بر از دست دادن هم‌جوار خود، متحمل رنج مضاعفی به جهت انگ و برچسب الحاقی به بزه‌دیده مستقیم (مقتول) می‌شوند، از شدت آلام آن‌ها کاسته و جایگاه اجتماعی بزه‌دیده را اعاده و ترمیم کنند.



این در حالی است که بزه‌دیدگان قاتل سریالی لذت‌جو و اقتدارگرا که قاتلین علاوه بر ارتکاب قتل سریالی، مبادرت به ایداء جسمی و جنسی بزه‌دیدگان خود جهت نشان دادن قدرت و اقتدارشان یا مثله نمودن اعضای بدن آن‌ها یا هتک حیثیت آن‌ها به واسطه تجاوزات جنسی می‌نمایند نیز نیازمند حمایت اجتماعی افتراقی از سایر بزه‌دیدگان هستند که ارگان‌ها و نهادهای اجتماعی می‌توانند از طریق ارائه خدمات مشاوره‌ای اجتماعی، سعی نمایند به بازماندگان آن‌ها جهت فائق آمدن بر فشارهایی که با آن مواجه شده‌اند، مساعدت کنند. همچنین ارگان‌های مزبور می‌توانند با اطلاع‌رسانی به اجتماع، سعی نمایند جایگاه اجتماعی از دست‌رفته بزه‌دیدگان را بازستانند و از این طریق، از شدت آلام بزه‌دیدگان غیرمستقیم یا اولیای دم بزه‌دیده مستقیم بکاهند.

به علاوه، «مشاوران باید تلاش نمایند که به بازماندگان بزه‌دیدگان کمک کنند تا از رهگذر برخی شکل‌های یکپارچگی اجتماعی (Social Integration)، بر حس کناره‌گیری و جدایی از اجتماع غلبه کنند.» (شایان، ۱۳۸۴: ۸۶)

بدین ترتیب، ملاحظه می‌گردد که بزه‌دیدگان قتل سریالی نیازمند حمایت اجتماعی متفاوتی از سایر گونه‌های بزه‌دیده می‌باشند. با این وجود، در کنار انجمن‌های مردمی و برخاسته از جامعه مدنی، حمایت اجتماعی ممکن است از رهگذر نهادهای رسمی یا دولتی نیز جامه عمل بپوشد. بر این پایه، برخی ارگان‌های دولتی یا دستگاه قضایی با راه‌اندازی انجمن‌ها، برای هموار کردن راه دستیابی بزه‌دیدگان به عدالت گام برمی‌دارند. در این راستا، دولت می‌تواند زمینه‌های لازم برای اعمال سازوکارهای حمایتی را در اجتماع فراهم کند و این هدف جز از رهگذر فرهنگ‌سازی در جامعه میسر نخواهد شد. بدین معنا که از طریق تفهیم و ترویج فرهنگ مصون‌سازی خود در برابر آماج جرم قرار گرفتن و به عبارتی چگونگی حمایت از خود در برابر ارتکاب جرایم به واسطه آموزش و ارائه اطلاعات و آگاهی‌های لازم به صورت مستمر به افراد جامعه، سعی نمایند موقعیت‌های پرخطر، زمان‌ها و مکان‌های جرم‌زا، شناساندن بزه‌دیدگان بالقوه یا شناساندن سنین در معرض خطر و نوع خطرهایی که آنان را تهدید می‌کند، به اطلاع افراد جامعه برسانند و آن‌ها را به رعایت احتیاط و اتخاذ تدابیر ضروری در جهت ارتقاء ضریب خودایمن‌سازی و به عبارتی تقویت آماج جرم سوق دهد. همچنین می‌تواند با آموزش‌دهی جهت‌رهایی از خطر و کاهش صدمات از طریق حفظ اعتماد به نفس یا حفظ تعادل روانی هنگام بروز خطر، به عموم جامعه هشدار دهد. به علاوه، در مراحل مختلف رسیدگی به بزه‌دیدگی ناشی از قتل سریالی، نهادهای



دولتی و رسمی می‌توانند موجبات تسریع در امر دادرسی را فراهم آورند و امکان دستیابی و آگاهی بزه‌دیدگان غیرمستقیم نسبت به پرونده و نظارت بر روند آن و نیز تضمین امنیت شهود در تمام مراحل دادرسی را ایجاد نموده و از این طریق از اطاله دادرسی اجتناب نمایند.

بدین ترتیب تغییر جهت‌گیری فرهنگ جامعه به سمت احترام و نیز ایجاد نگرشی مثبت به این طیف بزه‌دیده به‌خصوص بزه‌دیدگانی که به دلیل الصاق یک برچسب، آماج جرم قرار گرفته‌اند، می‌تواند از حاشیه‌نشینی اجتماعی بازماندگان آن‌ها که علت عمده بزه‌دیدگی اجتماعی آنان محسوب می‌شود، پیش‌گیری به عمل آورد. بدین طریق، علت‌شناسی بزه‌دیدگی اجتماعی این طیف بزه‌دیده و تبیین جلوه‌های آن، می‌تواند بزه‌دیده‌شناسی را به سمت تدوین و ارائه یک الگوی فراگیر و مطلوب حمایتی برای این قشر جامعه یا حداقل تقلیل پیامدهای اجتماعی منفی ناشی از بزه‌دیدگی رهنمون گردد. البته دستیابی به یک الگوی مطلوب حمایت اجتماعی از رهگذر همکاری و مشارکت نهادهای دولتی و جامعه، عالی‌ترین هدف به شمار می‌آید که یک سیاست جنایی کارآمد با بهره‌گیری از آن می‌تواند به همه جنبه‌های گوناگون حمایت از بزه‌دیدگان، جامه عمل بپوشاند. در حالی که چنانچه در جامعه‌ای، تدابیر حمایتی و مساعدتی برای این طیف بزه‌دیده اندیشیده نشده باشد و آنان مأوایی امن در جامعه نداشته باشند و سازمان‌ها و نهادهای اجتماعی نیز در راستای مرتفع نمودن موانع اجتماعی و خدمات‌رسانی به آن‌ها کوشش نکنند، بر شدت و وخامت پیامدهای ناشی از بزه‌دیدگی آن‌ها افزوده می‌شود.

۲-۳. حمایت عاطفی، حیثیتی و روانی

از آنجا که بزه‌دیدگان قتل سریالی به علت وقوع جرم و رفتارهای تحقیرآمیزی که توأم با ارتکاب جرم نسبت به آن‌ها صورت می‌گیرد، احساس امنیت و اعتماد به نفس خود را به کلی از دست می‌دهند و دچار آلام روحی و عاطفی می‌گردند، نیازمند حمایت می‌باشند. این حمایت روانی و عاطفی از آنان از رهگذر توسل به روان‌پزشکان و روان‌شناسان در درجه نخست اهمیت قرار دارد. البته ممکن است در ابتدای امر به نظر برسد که بزه‌دیدگی روانی و بزه‌دیدگی عاطفی در یک مقوله می‌گنجد، لیکن نباید این نکته را از نظر دور داشت که بین آسیب‌های روانی و لطمات عاطفی که در پی وقوع جرم بر بزه‌دیدگان آن اعم از مستقیم و غیرمستقیم وارد می‌شود، مرز دقیقی وجود دارد. بدین صورت که بزه‌دیدگی یا آسیب روانی در گستره روان‌پزشکی قابل تبیین است؛ لذا از آنجا که در نوشتگان بزه‌دیده‌شناسی به تمایز دقیق این دو مفهوم پرداخته شده، این موضوع موجب گردیده تا به دلیل ناشناخته ماندن مفهوم درد و



رنج‌های عاطفی و تمایز آن‌ها از آسیب‌های روانی برخاسته از جرم، این طیف حمایت‌ها به نسبت سایر حمایت‌ها کمتر مورد توجه قرار گیرند.

بدیهی است هر جرمی گذشته از خسارت‌های مادی، آزدگی خاطر بزهدیده را نیز به همراه دارد. این آزدگی خاطر که از آسیب به عواطف و احساسات فرد یا حیثیت شخص برمی‌خیزد و در جرم‌های مختلف بازتاب‌های گوناگون دارد، درد و رنج عاطفی یا حیثیتی نامیده می‌شود که از آسیب روانی جداست. این‌گونه که «آسیب روانی، نوعی نارسایی یا اختلال و به بهتر سخن‌گونه‌ای از بیماری‌هاست که در روان فرد پدید می‌آید و روان نیز مجموعه قوای ذهنی معطوف به هوش، حافظه و عاطفه است که استعداد و کیفیت رفتاری شخص را مشخص می‌نماید. بدین ترتیب، به دلیل پیوندی که میان دو مفهوم روان و عاطفه وجود دارد، مرز میان آسیب‌های روانی و درد و رنج عاطفی را باید بسیار دقیق و نزدیک دانست، این‌گونه که عاطفه مفهومی روان‌شناسانه بوده و به معنای تأثیرپذیری یا واکنش روانی است که در برخورد با امور بیرونی در ذهن پدید می‌آید و به شکل محبت، کینه، خشم یا شوق نمایان می‌گردد.» (رایجیان اصلی، ۱۳۸۴: ۸۶)

جهت بررسی این نوع آسیب در بزهدیدگان غیرمستقیم قتل سریالی می‌بایست متذکر شد که این طیف از بزهدیدگان در مواجهه با ارتکاب قتل سریالی و به تبع آن سلب حیات از بزهدیده مستقیم، ممکن است واکنش‌هایی چون ترس یا خشم و کینه و همانند آن در آن‌ها جلوه‌گر شود که به اصطلاح از این واکنش‌ها در نوشتگان بزهدیده‌شناسی تحت عنوان تأثیرپذیری‌های آغازین از جرم یاد می‌شود که پس از رویداد جنایی، بی‌درنگ در این طیف بزهدیده نمایان شده و به روشنی اثبات‌پذیرند و حتی ممکن است در آینده نیز هنگام پی‌گیری‌های قضایی، تکرار شوند، زیرا رسیدگی‌های قضایی معمولاً یاد رویداد جنایی را در ذهن این بزهدیدگان زنده می‌کنند. به علاوه، افزون بر این مورد، ممکن است این واکنش‌های آغازین به یک آشفتگی انجامیده و به شکل کابوس، ترس، افسردگی و امثالهم نمایان شود.

(Handbook, 1999: 6-8)

از آنجا که تأثیرپذیری و واکنش‌های بزهدیدگان غیرمستقیم در برابر ارتکاب قتل سریالی با توجه به نوع قاتلین سریالی و به تبع آن برجستگی که به بزهدیده مستقیم الصاق شده، در نوسان می‌باشد، توقف درد و رنج عاطفی برخاسته از آن یا بالعکس گسترش آن به حالت‌های حادثتر، به این نوسانات و دگرگونی‌ها بستگی دارد؛ لذا می‌بایست در ابتدای امر، بزهدیدگی عاطفی و روانی را در بزهدیدگان غیرمستقیم قتل



سریالی با توجه به نوع قاتل سریالی بررسی نمود و متعاقب آن، راه‌کارهایی را جهت حمایت از این نوع بزه‌دیدگی در بزه‌دیدگان غیرمستقیم قتل سریالی ارائه داد. برای نمونه، بزه‌دیدگان غیرمستقیمی که از سوی قاتل سریالی مأموریت‌گرا و تخیلی مورد بزه‌دیدگی واقع می‌شوند، علاوه بر رنجی که به سبب سلب حیات از بزه‌دیده مستقیم متحمل می‌شوند، به دلیل الصاق برجسب فاسد بودن یا روسپی بودن به بزه‌دیده مستقیم نیز رنج و عذاب مضاعفی را تحمل می‌کنند؛ لذا بزه‌دیدگی عاطفی در این طیف از بزه‌دیدگان غیرمستقیم بسیار شدیدتر از سایر بزه‌دیدگان می‌باشد.

به علاوه، بزه‌دیدگی عاطفی تحمیل شده بر بزه‌دیدگان غیرمستقیم قاتلین سریالی لذت‌جو و اقتدارگرا، حادث‌تر نیز می‌باشد، زیرا این گروه از قاتلین سریالی، افزون بر سلب حیات از بزه‌دیده، به ایذاء جنسی و جسمی آن‌ها نیز مبادرت می‌ورزند و از این جهت، بزه‌دیدگان غیرمستقیم نیز فارغ از رنج ناشی از سلب حیات از بزه‌دیده، رنج حاصل از هتک حیثیت و حرمت و الصاق برجسب بی‌آبرویی به بزه‌دیده را نیز تحمل می‌کنند. از این رو طبعاً دامنه بزه‌دیدگی عاطفی آنان به مراتب گسترده‌تر است و به هرچه وخیم‌تر شدن درد و رنج عاطفی آن‌ها که در قالب کابوس و افسردگی نمایان می‌شود، دامن می‌زند. در این شرایط، درد و رنج عاطفی برخاسته از این مورد با رنج ناشی از سلب حیات از بزه‌دیده توأم شده و بزه‌دیدگی عاطفی را حادث‌تر می‌نماید و تحت تحمل این فشارهاست که لطمات عاطفی وارده بر بزه‌دیدگان غیرمستقیم قتل سریالی ممکن است به یک آسیب یا بیماری روانی نیز بیانجامد.

بدین سان بزه‌دیدگی عاطفی که در سایر جرایم ممکن است صرفاً به شکل آشفتگی ناشی از بزه‌دیده قرار گرفتن نمایان شود، در جرم قتل سریالی نه تنها بزه‌دیدگی عاطفی، وضعیت بزه‌دیدگان غیرمستقیم قتل سریالی را وخیم‌تر می‌کند، بلکه چه بسا فشار عاطفی برخاسته از این جرم ممکن است به یک بزه‌دیدگی روانی در آن‌ها تبدیل شود؛ لذا این طیف از بزه‌دیدگان نیازمند حمایت عاطفی و حیثیتی می‌باشند. بدین ترتیب ملاحظه می‌شود که چگونه آسیب عاطفی در بزه‌دیدگان (غیرمستقیم) قتل سریالی می‌تواند موجبات آسیب روانی را در آن‌ها فراهم آورد و به دیگر سخن، آسیب عاطفی وارد شده، به روان پیوند بخورد و موجب شود فرد در برخورد با مشکلات استرس‌زا، واکنش‌های انفجاری پرخاشگرانه، بی‌ثباتی و دشواری‌های شناختی مانند ضعیف شدن قدرت تمرکز و اختلال هنگام خواب

را از خود بروز دهد.)) (فیلیزولا و لیز، ۱۳۷۹: ۱۰۱)



اینجاست که آسیب دگرگون‌یافته، نیازمند درمان‌های پزشکی است که گذشته از هزینه‌هایی که به همراه دارد، از قلمرو بررسی‌های روان‌شناسانه درد و رنج‌های عاطفی بیرون می‌رود. «همچنین بنا به دیدگاهی دیگر نیز در راستای حمایت عاطفی از بزهدیدگان، تشکیل انجمن‌های مساعدت به بزهدیدگان که به نوعی نقش پشتیبان عاطفی را برای آنان ایفا نماید، می‌تواند مفید فایده واقع شود و در تعدیل لطمات عاطفی ناشی از بزهدیدگی تأثیرگذار باشد.» (Frankish, 1989:407)

می‌توان این‌گونه حمایت را که به شکل تشکیل انجمن‌های مساعدت به بزهدیدگان در راستای حمایت عاطفی از بزهدیدگان گام برمی‌دارند را نسبت به بزهدیدگان قتل سریالی نیز اعمال نمود. این طیف از بزهدیدگان مستقیم که آماج جرم قتل سریالی قرار گرفته و به دلیل سلب حیات، توانایی دفاع از خود را در برابر برچسب‌ها و انگ‌هایی که به وی الصاق شده ندارند، لازم است تا اعاده حیثیت و به عبارتی احیاء حرمت و اعاده ارزش و اعتبار اجتماعی شوند که می‌توان از طریق اطلاع‌رسانی در این خصوص و همچنین تشکیل انجمن‌ها و نهادهایی با هدف فعلیت بخشیدن به این مقصود، از فشار عاطفی آن‌ها کاست.

همچنین در کنار نقش انجمن‌های مردمی حمایت عاطفی از این طیف بزهدیدگان، می‌توان از طریق مراکز خصوصی روان‌درمانی بهره‌مند از روان‌شناسان متخصص، به حمایت عاطفی از این طیف بزهدیده و ترمیم درد و رنج‌های عاطفی آن‌ها اهتمام ورزید. از جمله راه‌های حمایت عاطفی از بزهدیدگان غیرمستقیم قتل سریالی از جمله حمایت‌های روانی که می‌توان بر آن‌ها اعمال نمود، این است که مراکز و نهادهایی را جهت بهبود بخشیدن به لطمات روانی وارد شده به واسطه سلب حیات از بزهدیده مستقیم و الصاق انگ و برچسب بر وی، ایجاد نمود. همچنین از راه‌کارهای دیگر می‌توان به استخدام کادر پزشکی متخصص اعم از روان‌پزشک و روان‌شناس جهت ترمیم لطمات وارد شده به این طیف بزهدیدگان اشاره نمود.

تخصص پرسنل (اعم از روان‌پزشک و روان‌شناس) در درمان و ترمیم لطمات بزهدیدگان و به عبارتی اعمال حمایت عاطفی و روانی از آنان، از جوانب مختلفی دارای اهمیت است. برای نمونه، هنگامی که روان‌پزشک یا روان‌شناس مشغول بازیابی سوابق بزهدیدگی فرد و آماج جرم قرار گرفتن وی از رهگذر پرسیدن سؤالاتی از بازماندگان او است، به‌خصوص در آن دسته از قتل‌های سریالی که قاتل، بزهدیده را



صرفاً به دلیل الصاق انگ اجتماعی، آماج جرم قرار داده، امکان دارد که آن روان‌شناس یا روان‌پزشک، خود به عنوان یکی از اعضای جامعه، یک دیدگاه و ذهنیت منفی را اتخاذ کند یا ممکن است تحت تأثیر احساساتی قرار گیرد که به ناچار باید از عهده کنترل آن‌ها برآید تا بتواند در راستای حمایت از بزهدیده به مداوای لطمات و صدمات ناشی از جرم به مطلوب‌ترین شکل ممکن بپردازد.

به علاوه، یک روان‌شناس یا روان‌پزشک در صورتی می‌تواند ذهنیت‌های منفی را که در پی بزهدیدگی برای این طیف بزهدیده ایجاد شده، اصلاح کند که در وهله نخست از رهگذر رفتاری احترام‌آمیز و دلسوزانه و عاری از پیش‌فرض‌ها و ذهنیت‌های منفی که سایرین نسبت به آن‌ها دارند، به آنان نزدیک شده و به دغدغه‌های آنان پی ببرد و تشخیص دهد که آیا لطمه وارده شده بر این طیف بزهدیده به واسطه ارتکاب قتل سریالی و تأثیرگذاری آن، عارض گردیده یا این‌که فرد پیشینه‌ای در رابطه با بیماری‌های روانی داشته و از قبل به آن مبتلا بوده که اهمیت این تشخیص نهفته در هزینه‌های درمان پزشکی و حکم جبران خسارت، قابل تخمین می‌باشد.

از آنجا که «آسیب‌های روانی به‌گونه‌ای هستند که در بیشتر موارد پیامدهای منفی و زیان‌بار خود را به صورت آنی بروز نمی‌دهند، از این رو روان‌شناس یا روان‌پزشک می‌بایست همواره این احتمال را مدنظر قرار دهد که در بزهدیدگی روانی، این امکان وجود دارد که با سپری شدن زمان، آثار بیماری روانی سابق نیز تشدید شده یا حتی آسیب روانی به ظاهر خفیفی که در ابتدا تشخیص داده شده، منجر به افسردگی‌های شدیدی در آینده گردد که نیازمند درمان طولانی‌تری بوده و طبعاً هزینه‌های درمانی گزافی را بر فرد بزهدیده تحمیل خواهد نمود.» (شایان، ۱۳۸۴: ۲۱)

چنانچه روان‌پزشک یا روان‌شناسی که در جهت حمایت از این طیف بزهدیده تلاش می‌نماید، آموزش دیده و متخصص نباشد، نه تنها در ترمیم و بهبود لطمات روانی - عاطفی آنان موفق عمل نمی‌نماید، بلکه موجب تشدید وضعیت و اکراه آن‌ها در مراجعه به روان‌پزشک و روان‌شناس و در نتیجه دوچندان شدن آلام آن‌ها نیز می‌گردد. از این رو، این طیف بزهدیده ترجیح می‌دهند آلام خود را تحمل کنند تا این‌که به بهانه دریافت حمایتی ناچیز با برخورد تحقیرآمیز و برچسب‌هایی که از سوی روان‌شناس یا روان‌پزشک به وی الصاق می‌گردد، مواجه شوند؛ لذا اعمال این حمایت‌ها، خود بستر مناسبی را برای آماده‌سازی این بزهدیدگان جهت فائق آمدن در برابر پیامدهای زیانبار ناشی از رویداد مجرمانه فراهم می‌نماید.



بدین لحاظ مشاهده می‌شود «همان‌گونه که تن آسیب‌دیده بزه‌دیدگان، فوریت پزشکی را طلب می‌نماید، شخصیت جریحه‌دار شده و روان غیرمتعادل آنان نیز، نیازمند مساعدت و مراقبت است که اصولاً این مساعدت‌ها با نیل به دو هدف پیش‌گیری از انزوا و افسردگی در بزه‌دیدگان و جلوگیری از طغیان و اخذ انتقام از سوی بزه‌دیده اعمال می‌شود.» (توجهی، ۱۳۷۷: ۱۷۹)

بدین جهت، تمرکز عمده می‌بایست در آموزش‌دهی به فراهم‌کنندگان تدابیر امنیتی برای بزه‌دیدگان باشد، زیرا مادامی که این افراد دوره‌های آموزشی لازم را طی نکنند، برنامه‌های مساعدتی و درمانی در مرحله اجرا متوقف خواهد ماند و صرفاً به تورم برنامه‌هایی منجر می‌شود که با نبود متولیان آموزش‌دیده، عقیم می‌مانند. مهم‌ترین آموزشی که آن‌ها می‌بایست حتماً دوره آموزشی آن را بگذرانند، این است که طرز تلقی مثبتی نسبت به این طیف بزه‌دیده داشته باشند، نه این‌که با پیش‌فرض‌ها و ذهنیت‌های منفی، آن‌ها نیز در جهت تشدید آلام این بزه‌دیدگان گام بردارند.

مع‌هذا اگرچه ترمیم لطمات ناشی از بزه‌دیدگی عاطفی به دلیل آن‌که از نظر مالی، جسمی یا حتی روانی دشوارتر است، اما نباید چنین امری به مستمسکی برای بی‌توجهی به درد و رنج عاطفی وارده به این طیف بزه‌دیده تبدیل شود. به عبارتی دیگر بزه‌دیدگی روانی در قالب هزینه‌های درمان پزشکی نمود پیدا می‌کند و قابل جبران است، ولی بزه‌دیدگان عاطفی نیز باید تا حد امکان ترمیم شوند تا این طیف بزه‌دیده که دچار افسردگی و احساس ترس شدید شده‌اند، به وضع سابق برگردند. از این رو، در ترمیم بزه‌دیدگی عاطفی بیش از هر چیز باید مساعدت‌های روان‌شناسانه را در راستای حمایت عاطفی از این طیف بزه‌دیده به کار گرفت.

۳-۳. حمایت کیفری؛ حلقه مفقود حمایت از بزه‌دیدگان قتل سریالی

از آنجا که بزه‌دیده مستقیم در جرم قتل سریالی به دلیل سلب حیات از وی موضوعیت ندارد، عمده تمرکز حمایت‌ها از این طیف بزه‌دیده بر حمایت از بزه‌دیدگان غیرمستقیم این جرم که همانا هم‌جواران بزه‌دیده مستقیم محسوب می‌گردند، معطوف شده است. این طیف بزه‌دیده، علاوه بر بهره‌مندی از حمایت‌های عامی که سایر بزه‌دیدگان نیز از آن‌ها برخوردارند، نیازمندند تا مقنن کیفری به صورت خاص و موردی در راستای حمایتی افتراقی از آنان خواه از منظر ماهوی و خواه از منظر شکلی، همت گمارد. از این رو، نه تنها سیاست کیفری ناظر بر نوع جرم‌انگاری می‌تواند عنصری بازدارنده در قبال وقوع جرایم علیه بزه‌دیدگان قتل سریالی باشد، بلکه در همین خصوص از منظر کیفرشناسی نیز چگونگی تعیین کیفر و لحاظ نمودن کیفیات مشدده توأم با کیفر اصلی جرم برای مجازات بزه‌کارانی همانند قاتلین



سریالی، می‌تواند متضمن تأمین اهداف مجازات نسبت به این طیف بزه‌کاران تلقی شود. مضاف این‌که از منظر شکلی نیز اقداماتی همانند تسریع دادرسی، تسهیل اقامه دعوا، عدم مواجهه بزه‌دیده با بزه‌کار، تأمین امنیت بزه‌دیدگان (غیرمستقیم) و شهود، رعایت تضمینات دادرسی در فرایند رسیدگی به این جرم و امثالهم، می‌تواند در راستای حمایت از این بزه‌دیدگان نقش مفیدی ایفا نماید. البته لازمه فراهم شدن بستری مطلوب جهت حمایت از بزه‌دیدگان قتل سریالی این است که حقوق کیفری با توسل به جرم‌انگاری‌های خاص در این زمینه، اقدام نماید. بدین جهت این قسم از حمایت به بررسی ابعاد گوناگون سیاست کیفری در قبال بزه‌دیدگان قتل سریالی اختصاص یافته که در برگیرنده مسائلی چون سازوکارهای حقوق کیفری و ظرفیت‌های موجود آن و رسالت‌های حقوق کیفری نسبت به این طیف بزه‌دیده و خلاءهایی که در برخورد با آن‌ها وجود دارد، می‌باشد.

۱-۳-۳. حقوق کیفری ماهوی

«اقدام مقنن کیفری در قبال مجرمینی که شدت جرم ارتكابی از سوی آن‌ها غیرقابل توجیه و غیرقابل گذشت است و تحمیل یک ضمانت اجرای کیفری شدید در مورد آن‌ها به منظور حفظ نظم عمومی، ضروری به نظر می‌رسد. پس از این‌که کوشش‌های انجام شده به منظور انطباق‌پذیری مجدد اجتماعی بزه‌کار با شکست مواجه شود، از مجازات‌های سالب حیات بهره گرفته می‌شود.» (بولک، ۱۳۷۲: ۲۷)

حال آن‌که برخورد حقوق کیفری ماهوی در راستای حمایت از بزه‌دیدگان قتل سریالی این‌گونه است که یک مجازات شدید و ثابتی را در قبال تمامی قاتلین سریالی اتخاذ نموده تا از این رهگذر علاوه بر مجازات مرتکب، به ارباب بزه‌کاران بالقوه و به عبارتی بازدارندگی از ارتکاب مجدد قتل سریالی و به بهتر سخن ایجاد نظم و امنیت در جامعه نیز بپردازد.

«یکی از دلایلی که قانون‌گذار در انتخاب مجازات‌ها به نوع و شدت و ضعف آن توجه دارد، ایجاد رعب و هراس در افراد است. همین ویژگی راهنمای قانون‌گذار در تشدید مجازات اعمالی است که بیشترین اختلال را در نظام اجتماعی پدید می‌آورند و مایه تشویش اذهان عمومی می‌گردند. قانون‌گذار بر این باور است که ترس از مجازات سنگین ممکن است بزه‌کاران احتمالی را از اندیشه‌های شرورانه منصرف کند؛ لذا به منظور بازداشتن بزه‌کاران بالقوه از ارتکاب جرم، می‌بایست در ابتدای امر، این اعتقاد که مجازات درباره عموم مردم یکسان به اجرا درمی‌آید و جامعه از خطای هیچ‌کس بی‌دلیل چشم‌پوشی نخواهد کرد، در اذهان مردم رسوخ کند. در غیر این صورت، ترس از مجازات نه تنها تأثیری



بر اندیشه‌های سوء افراد نخواهد داشت، بلکه تبعیض اجتماعی، آنان را به درستی اعمال مجرمانه خود قانع خواهد کرد. به علاوه، هدف دیگری که از اجرای مجازات‌های شدید دنبال می‌شود، این است که بزه‌کار به سزای همان میزان گناهی که مرتکب شده، برسد و به بیان بهتر مجازات وظیفه دارد که این تعادل را برقرار کند.» (اردیلی، ۱۳۸۳: ۱۲۸-۱۲۹)

بدین ترتیب، هدف کیفر تحمیلی به بزه‌کار، تنها برقراری تعادل اجتماعی، تنبیه خطای اخلاقی ارتكابی و مجازات او به لحاظ عدم رعایت وظایف اجتماعی و ارضای افکار عمومی نگران و هراسان نیست، بلکه علاوه بر آن، لازم است که هر مجازات طوری انتخاب و اجرا شود که عبرتی برای دیگران باشد و نقش پیش‌گیرانه سودمندی نیز ایفا کند. مجازات باید کمک نماید تا جرمی که به وقوع پیوسته، دیگر بار چه توسط خود مجرم و چه توسط سایر افراد تکرار نشود.

«در این جا می‌بایست کوشش شود تا مجرم چه از طریق تهدید (ارعاب‌انگیزی فردی) و چه از طریق اصلاح و بازسازی اجتماعی، مرتکب جرایم جدید نشود. همچنین کیفر تحمیلی باید به‌گونه‌ای باشد که برای دیگران یک درس و الگوی نجات‌بخش (ارعاب‌انگیزی عمومی یا عبرت‌آموزی) محسوب شود. چنانچه در نهایت، کوشش‌های انجام شده در این راستا بی‌فایده بود، در آن صورت باید جامعه را از لوٹ و وجود چنین افراد خطرناکی پاک نمود. بنابراین نقش فایده‌گرا و پیش‌گیرانه کیفر، در برگیرنده سه جنبه عبرت‌آموزی، انطباق‌پذیری مجدد اجتماعی و حذف مجرم است.» (بولک، ۱۳۷۲: ۲۲)

لذا در راستای اعمال حمایت کیفری ماهوی از بزه‌دیدگان قتل سریالی، می‌بایست با توجه به روشی که قانون‌گذار برای استفاده از کیفر، جهت حمایت در نظر می‌گیرد، تحلیل و بررسی نمود. بدین ترتیب که از آنجایی که قتل سریالی موجب اخلال در نظم جامعه و تشویق اذهان عمومی می‌گردد، مرتکبین آن مستحق مجازات شدید و افتراقی هستند و مقنن باید در راستای حمایت از این طیف بزه‌دیده، به حمایت کیفری تشدید و افتراقی از آن‌ها همت گمارد.

حمایت کیفری تشدید بدین معناست که «همان‌گونه که جرم‌انگاری توأم با پیش‌بینی یک ضمانت اجرای کیفری مناسب، ساده‌ترین گونه یک حمایت کیفری است، مصلحت‌های سیاست جنایی گاهی اوقات ایجاب می‌کند که با تشدید ضمانت اجراها، به این نوع حمایت جامه عمل پوشانده شود که این تدبیر، گونه ویژه‌ای از تشدید عینی است که با تأکید بر شخص بزه‌دیده، در پی حمایت کیفری از او

می‌باشد.» (Smith & stoan & ward, 1999: 22)



بدین دلیل که بزه‌کاران بالقوه در مرحله ترسیم طرح جنایی و به فعلیت درآوردن آن، هزینه کیفری ناشی از ارتکاب جرم را ملاک قرار می‌دهند؛ لذا مقنن نیز می‌تواند با به‌کارگیری سازوکارهای تشدید مجازات، هزینه ارتکاب جرم را برای بزه‌کاران بالا برده و از این طریق آن‌ها را از ارتکاب جرم باز دارد. البته جرم قتل سریالی نیز از این قاعده مستثنی نمی‌باشد. از این رو، مقنن می‌بایست در مجازات فردی که مرتکب قتل سریالی شده، جهات مشدده و تشدید را به نسبت فردی که مرتکب قتل ساده شده، اعمال نماید و اساساً رویکرد حقوق کیفری در قبال مرتکبین قتل سریالی باید مبتنی بر تشدید مجازات باشد. البته حقوق کیفری باید از لحاظ شیوه تشدید مجازات با توجه به نوع و ماهیت قتل‌های سریالی و پیامدهای زیان‌باری که جرم ارتكابی در پی داشته، قائل به تفکیک شود، زیرا ممکن است در برخی قتل‌های سریالی، علاوه بر قتل بزه‌دیده، تجاوزات جنسی یا در برخی دیگر قطع اعضای بزه‌دیده یا در سایرین، سوزاندن جسد بزه‌دیده و امثالهم مشاهده شود. بدین ترتیب، تشدید مجازات قاتل سریالی موجب می‌گردد که هزینه ارتکاب جرم برای بزه‌کاران بالقوه بالا رود و به نوعی این عملکرد، بیانگر ویژگی ارباب و بازدارندگی مجازات در مورد جرم قتل سریالی است. با این حال باید متذکر شد که صرف شدت عمل، حمایت تلقی نمی‌گردد.

گونه‌ای دیگر از حمایت کیفری که می‌توان در قبال این طیف بزه‌دیده اعمال نمود، حمایت کیفری افتراقی است. «بدین معنا که این‌گونه حمایت کیفری به جرم‌انگاری‌های ویژه بر پایه وضعیت آسیب‌شناسانه بزه‌دیده، ناظر است. در این نوع حمایت کیفری، وضعیت آسیب‌شناسانه بزه‌دیدگان خاص، به یک حمایت کیفری افتراقی از آن‌ها می‌انجامد. از این رو بدیهی است که مقنن در راستای اقدامات حمایتی در بحث حمایت از گروه‌های آسیب‌پذیر، برای این‌که بتوانند تأثیر مناسب خود را بر جای بگذارند، باید دست به جرم‌انگاری افتراقی با توجه به وضعیت گروه‌های مذکور بزند و نسبت به جرم‌انگاری برخی رفتارهای خاص اقدام نماید. بدین ترتیب این‌گونه از حمایت‌ها که بر پایه وضعیت آسیب‌شناسانه بزه‌دیده استوار است، در جرایم علیه اشخاص آسیب‌پذیر، نمود بیشتری دارد.» (Donald & Mail, 1991: 13-14)

بزه‌دیدگان قتل سریالی یا به سبب نفس آسیب‌پذیرشان یا به سبب نرخ بالای بزه‌دیدگی این جرم، نیازمند حمایت کیفری مقنن می‌باشند. بنابراین زنان، سالمندان و کودکانی که آماج جرم قتل سریالی از سوی قاتل سریالی اقتدارگرا واقع می‌شوند، به دلیل خصیصه آسیب‌پذیرشان، مستحق حمایت کیفری مقنن هستند، حتی اگر نرخ بزه‌دیدگی آن‌ها بالا نباشد.



هنگامی که مؤلفه آسیب‌پذیری بزه‌دیده مبنای حمایت کیفری از وی قرار می‌گیرد، اگر مقنن به نرخ بالای بزه‌دیدگی توجه نکند و تمامی تمرکزش بر لطمات ناشی از بزه‌دیدگی معطوف باشد، در این حالت به سبب آسیب‌پذیر بودن بزه‌دیده مستقیم، لطمات مضاعفی بر خانواده وی به سبب الصاق انگ اجتماعی بر بزه‌دیده مستقیم، تحمیل می‌گردد. یعنی با توجه به این دیدگاه، مقنن کیفری به دلیل این‌که قشر آسیب‌پذیر جامعه بیشتر مستعدند تا قاتل سریالی آن‌ها را به عنوان آماج جرم، گزینش نماید، به حمایت کیفری از آنان صرفاً به دلیل نفس آسیب‌پذیری آن‌ها مبادرت می‌نماید. افزون بر این مورد، برخی اوقات مقنن کیفری صرف‌نظر از توجه به نفس آسیب‌پذیری بزه‌دیدگان با توجه به نرخ بالای بزه‌دیدگی این جرم، مبادرت به حمایت کیفری از آن طیف بزه‌دیدگان قتل سریالی که از قشر آسیب‌پذیر جامعه نیستند، ولی آماج جرم قتل سریالی قرار گرفته‌اند، می‌نماید؛ لذا با توجه به این دیدگاه، مقنن کیفری با مشاهده افزایش نرخ بزه‌دیدگی این جرم، مبادرت به حمایت کیفری از این طیف بزه‌دیده می‌نماید. از این رو لازم است که مقنن، یک قانون‌گذاری افتراقی را در راستای حمایت از بزه‌دیدگان قتل سریالی اعمال کند و به تبع آن، برخورد کیفری متفاوتی را با قاتل سریالی به نسبت سایر قاتلین اتخاذ نماید.

بدین سان، از منظر مقررات کیفری ماهوی، قانون‌گذار با جرم‌انگاری و تعیین مجازات، در واقع تعرفه ارزش‌های اخلاقی مورد حمایت کیفری را در راستای رسالت خود، برای تابعان حقوق کیفری مشخص می‌کند و چنانچه مجازات تعیین شده برای جرم قتل سریالی، با توجه به نوع و ماهیت و پیامدهایی که به دنبال داشته، نباشد و بالعکس یک مجازات مشدده و ثابت که در قبال مرتکبین قتل‌های ساده اتخاذ می‌گردد، در خصوص آن‌ها نیز اعمال شود، حقوق کیفری باید از حربه مجازات به‌گونه‌ای افتراقی استفاده کند و مرتکبین قتل سریالی را با توجه به نوع و ماهیت قتل، مستحق مجازات شدیدتری بداند. البته به موازات حقوق کیفری ماهوی، حقوق کیفری شکلی نیز با تدارک تشریفات رسیدگی که واجد جنبه حمایتی خاص از این بزه‌دیدگان است، رسالت خود را در راستای اتخاذ تدابیر حمایتی و مساعدتی شکلی برای این طیف بزه‌دیده ایفا می‌کند. لازم است جهت بررسی این نوع حمایت کیفری به صورت جداگانه به بررسی آن پرداخته شود.

۲-۳-۳. حقوق کیفری شکلی

حقوق کیفری شکلی با بهره‌گیری از ظرفیت‌های موجود در قوانین کیفری، باید شرایطی را به‌طور خاص در پرتو رفتار منصفانه با بزه‌دیدگان قتل سریالی در نظر بگیرد که لازمه نیل بدین مقصود نیز این



است که مقنن کیفری در فرایند دادرسی به خصوص در مسائل آیین دادرسی کیفری، تسهیلاتی را در راستای حمایت از این طیف بزه‌دیده در سه مرحله قبل از ورود به محاکمه، در فرایند محاکمه و در فرایند اجرای حکم اتخاذ نماید. از جمله حمایت‌هایی که می‌توان از بزه‌دیدگان این جرم در مرحله قبل از ورود به محاکمه در نظر گرفت، اتخاذ تدابیری به منظور تسریع در امر دادرسی، حذف تشریفات دادرسی و اجتناب از اطاله دادرسی، تسهیل اقامه دعوا، به‌کارگیری افراد خبره در خصوص آموزش‌دهی به ضابطین جهت شیوه رفتار و برخورد با این بزه‌دیدگان و شناسایی نیازها و انتظارات آنان، اطلاع‌رسانی به بزه‌دیدگان درباره امکانات و حقوقی که در روند رسیدگی به جرم در راستای اعطای نقشی فعال و مشارکت‌دهی آنان در فرایند رسیدگی می‌توانند به آن دسترسی داشته باشند، می‌باشد.

تسریع در امر دادرسی و حذف تشریفات دادرسی و به عبارتی اجتناب از اطاله دادرسی منجر به تسریع شناسایی و دستگیری مرتکب قتل‌های سریالی و در نتیجه کاهش بزه‌دیدگی این جرم می‌شود، زیرا اطاله دادرسی در افزایش صدمات مادی و معنوی بزه‌دیده و حتی در تحریک وی برای انتقام خصوصی مؤثر است. به عبارتی به هر میزانی که در روند دادرسی بزه‌دیده تسریع شود، از مقدار تحقیر و تنزل اجتماعی او نیز کاسته می‌شود. همچنین گونه‌ای دیگر از مساعدت‌های شکلی قانون‌گذار در راستای حمایت کیفری از این بزه‌دیدگان، شامل تسهیل اقامه دعوا می‌باشد. از این رو، مقنن می‌بایست تسهیلاتی را در جهت اقامه دعوا در خصوص جرم قتل سریالی نیز پیش‌بینی نماید تا این بزه‌دیدگان از مراجعه به نظام عدالت کیفری اکراهی نداشته باشند. به علاوه، نگرش منفی که نسبت به این طیف بزه‌دیدگان در سطح عموم جامعه وجود دارد، ممکن است در ضابطین نیز به هنگام برخورد با آن‌ها، بازخورد خود را نمایان سازد. به گونه‌ای که متولیان نظام عدالت کیفری، گاه به سبب ذهنیت منفی که نسبت به این بزه‌دیدگان دارند، با این پیش‌فرض با آنان برخورد می‌کنند؛ لذا در جهت نحوه برخورد ضابطین با این بزه‌دیدگان نیز می‌بایست تدابیری اندیشیده شود. به خصوص این دیدگاه آن‌ها که به جهت نگرش منفی در آن‌ها ایجاد شده است، مبنی بر این‌که این طیف بزه‌دیدگان در پیشبرد روند رسیدگی کیفری نمی‌توانند هیچ‌گونه مساعدتی نمایند و از این رو امکان مشارکت را از آنان سلب می‌نماید، اعمال گردد. بدین جهت که آنان باید در فرایند کیفری مشارکت داده شوند تا از این رهگذر حداقل احساس سرخوردگی یا یأس و ناامیدی در اجرای عدالت، از نظام عدالت کیفری جلوگیری به عمل آید و باعث شود که آن‌ها این نظام را به عنوان ملجاء و پناهگاه خود بدانند. حال آن‌که وجود ذهنیت‌های منفی و



نادرست نسبت به آنان و متعاقب آن، عدم حمایت از حضورشان در فرایند کیفری، باعث می‌شود که متولیان نظام عدالت کیفری هرگز نسبت به مطالبات آن‌ها آگاه نشده و طبعاً نتوانند نیازها و حقوق آنان را تأمین نمایند. به علاوه، از آنجا که این طیف بزه‌دیدگان از تألمات روحی و عاطفی رنج می‌برند، ممکن است نتوانند مشارکت مفیدی در فرایند کیفری داشته باشند، ولی این مسئله نباید متولیان امر در نظام عدالت کیفری را که به نوعی در تعامل با این بزه‌دیدگان هستند را از رفتار توأم با احترام باز دارد، زیرا در غیر این صورت، یعنی رفتاری توأم با بی‌اعتنایی و بی‌توجهی نسبت به آنان، پیامدی جز آکراه آن‌ها نسبت به مشارکت فرایند کیفری را به همراه نخواهد داشت.

از این رو، عدم برخورد محترمانه از سوی دست‌اندرکاران نظام عدالت کیفری با این طیف بزه‌دیدگان باعث می‌شود که آن‌ها تصور کنند که اساساً نظام عدالت کیفری، عدالت را نسبت به آن‌ها اجرا نمی‌کند و به شکایتشان رسیدگی نمی‌شود. فتاح در تأیید این مطلب بیان نموده است که: «برای حمایت از بزه‌دیده باید افرادی که در نظام عدالت کیفری کار می‌کنند، به نحوی آموزش ببینند که به نیازها و سرنوشت مراجعه‌کنندگان خود حساس باشند و باید به افرادی که مسئول رسیدگی به گروه‌های بزه‌دیده یا انواع خاصی از بزه‌دیدگان جرم هستند، آموزش‌های ویژه‌ای داده شود تا بدانند که بزه‌دیدگان چه نیازهایی دارند و این نیازها چگونه باید برطرف شوند.» (عبدالفتاح، ۱۳۷۱: ۹۸)

بدین ترتیب، در اولویت قرار دادن رسیدگی به پرونده‌های مربوط به قتل سریالی و رسیدگی فوری و خارج از نوبت و بهره‌گیری از ترتیباتی که بزه‌دیدگان از روند تحقیقات و تعقیب و کشف و امثالهم مطلع شوند، از جمله راه‌کارهایی هستند که در عمل می‌توانند این بازتاب را داشته باشند که این طیف بزه‌دیدگان احساس نمایند رفتاری توأم با احترام و رعایت شأن با آن‌ها صورت گرفته است. همچنین مقنن کیفری می‌تواند در مرحله فرایند محاکمه نیز حمایت‌هایی را برای این طیف بزه‌دیدگان در نظر بگیرد که از جمله آن‌ها می‌توان به عدم مواجهه بزه‌کار با بزه‌دیده و شهود در فرایند دادرسی، حفظ هویت اجتماعی و شخصی بزه‌دیده و شهود و دارا بودن آگاهی نسبت به پرونده، اشاره نمود.

یکی از تسهیلاتی که مقنن می‌تواند در مرحله فرایند محاکمه در قبال این طیف بزه‌دیده اتخاذ نماید، عدم مواجهه بزه‌کار با بزه‌دیده است. «از آنجا که طی مراحل تحقیقات و انجام دادرسی، بزه‌دیده و متهم در جلسات مختلف شرکت می‌کنند تا نسبت به مواردی پاسخ‌گو باشند، طبیعی است که طرفین جرم در این جلسات با یکدیگر مواجه می‌شوند و ممکن است که بزه‌دیده مورد آسیب و صدمه قرار گیرد یا از لحاظ



روحي يا عاطفي دچار اختلال شده و حضور در جلسات براي او زجرآور و غير قابل تحمل باشد. البته بايد گفت كه متهم و شهود و مطلعين وي نيز ممكن است در اين وضعيت قرار بگيرند؛ لذا براي جلوگیری از مواجهه بزهدیده و شهود آن‌ها با بزهدکار، بهتر است تسهیلات و تدابیری در این زمینه اندیشیده شود که اتاق‌های انتظار جداگانه برای بزهدیدگان و شهود آنان فراهم گردد. (ابراهیمی، ۱۳۸۴، ۵۲-۵۳)

همچنین الزامی نمودن حضور یک مددکار به عنوان همراه، به گونه‌ای که فرد همراه، مراقبت نماید که بزهدیده یا اعضای خانواده وی با بزهدکار برخورد غیر ضروری نداشته باشد نیز از دیگر راه‌کارهایی است که به عدم مواجهه بزهدیده با بزهدکار کمک می‌کند. البته با توجه به این که ممکن است افزون بر بزهدیده، مطلعین و شهود چنین جرایمی نسبت به ادای شهادت یا بیان اطلاعات خود درباره وقوع جرم قتل سریالی به دلیل پیامدهای منفی احتمالی که چنین مسئله‌ای برای آنان به همراه خواهد داشت، اکره داشته باشند. از این رو، حقوق کیفری می‌بایست با رویکردی نوین به مقررات شکلی به‌ویژه مقررات ناظر به شهود و مطلعین در این گونه جرایم بپردازد، زیرا رفتار منصفانه با افرادی که به عنوان گواه در فرایند دادرسی حضور می‌یابند، ایجاب می‌کند که امنیت آنان از این نظر تأمین گردد؛ لذا در جهت حمایت از بزهدیدگان قتل سریالی، حمایت کیفری می‌بایست امنیتی شود. به عنوان مثال، در فرایند دادرسی، راهبردهایی را در نظر بگیرند که هنگام ارائه دلایل یا ادای شهادت شهود، مطلعین و بزهدیده، هیچ‌کس به جز دست‌اندرکاران رسیدگی به پرونده حق حضور نداشته باشد تا از این طریق، علاوه بر تأمین امنیت آن‌ها، اکره‌ای در جهت مراجعه به نظام عدالت کیفری نیز وجود نداشته باشد. همچنین حفظ اسناد و مدارک مربوط به هویت و مشخصات فردی و خانوادگی بزهدیده و اطرافیان او و شهود و فاش نکردن آدرس محل زندگی یا کار آنان و اطرافیان‌شان، یکی دیگر از حمایت‌هایی است که بزهدیدگان و شهود می‌توانند از آن بهره‌مند شوند تا از این طریق امنیت آنان تضمین شود.

به علاوه، گونه دیگری از مساعدت‌های شکلی قانون‌گذار در راستای حمایت از این طیف بزهدیدگان این است که واحدی تحت عنوان معاضدت و ارشاد قضایی بزهدیدگان آسیب‌پذیر به منظور تدارک تدابیر حمایتی و مساعدتی برای آنان در هر مجتمع قضایی تشکیل شود. عملکرد چنین واحدی باید به گونه‌ای باشد که امکان دسترسی و بهره‌مندی از امکانات خدماتی از قبیل مشاور حقوقی، مشاور پزشکی و روان‌پزشکی و امثالهم را برای آن‌ها فراهم آورد. همچنین در خصوص مرحله تعیین مجازات در فرایند کیفری نیز واحد معاضدت می‌تواند به منظور جهت‌دهی سیاست جنایی قضایی به سمت اتخاذ یک



رویکرد توأم با تشدید در قبال این‌گونه جرایم، مشاور حقوقی خود را هنگام صدور حکم مجازات به منظور ارائه نظر مشورتی به شعبه مربوطه معرفی نماید. افزون بر این، آگاه‌سازی بزه‌دیدگان از تحولات پرونده، خود می‌تواند تمایل گسترده‌تر آن‌ها برای مشارکت در فرایند کیفری را فراهم آورد.

از جمله دیگر حمایت‌هایی که می‌تواند از این طیف بزه‌دیدگان در مرحله اجرای حکم صورت گیرد، این است که می‌توان از طریق علنی کردن اجرای مجازات قاتل سریالی یا انتشار دادرسی، موجبات تشفی خاطر بازماندگان بزه‌دیده مستقیم را فراهم نمود. بدین دلیل که پس از صدور حکم، انتشار دادرسی از طریق رسانه‌ها و جراید سبب می‌شود هر آنگی که بر بزه‌دیده مستقیم در پی وقوع جرم علیه وی الصاق شده، از بین برود و از این رهگذر موجبات تشفی خاطر بازماندگان آن‌ها فراهم شود. زیرا یک طیف از بزه‌دیدگان قتل سریالی را افرادی تشکیل می‌دهند که به زعم قاتل، به دلیل برگزیدن سبک زندگی خاص یا نحله فکری خاص، مستحق قتل هستند، در حالی که ممکن است بزه‌دیده، حقیقتاً آن فردی نباشد که قاتل مدنظرش بوده است. از این رو بازماندگان این بزه‌دیده، علاوه بر تحمل رنج ناشی از سلب حیات از بزه‌دیده مستقیم، لطمات مضاعفی را که ناشی از الصاق انگ اجتماعی بر بزه‌دیده مستقیم می‌باشد نیز تحمل می‌کنند. به علاوه، حمایت از بزه‌دیدگان غیر مستقیم قتل سریالی، صرفاً منحصر به مرحله قبل از محاکمه یا در اثنای محاکمه و مرحله اجرای حکم نیست، بلکه مقنن می‌تواند با شناسایی مطالبات و نیازهای این طیف بزه‌دیدگان براساس نوع بزه‌دیدگی که تحمل نموده‌اند، در فرایند حمایت شکلی، تدابیری را مبنی بر این که چه حمایت‌هایی ناظر بر خود بزه‌دیده است و چه حمایت‌هایی می‌بایست به سبب تعامل بین بزه‌دیده با قاتل سریالی در راستای حمایت از آن‌ها در مقابل بزه‌کار به عمل آید و در نهایت چه حمایت‌هایی می‌بایست از بزه‌دیده در مقابل جامعه صورت گیرد، بیان‌دیشد. برای نمونه، از جمله حمایت‌هایی که می‌توان از خود بزه‌دیدگان (غیر مستقیم) قتل سریالی در حوزه حمایت کیفری شکلی به عمل آورد، مربوط به تدوین قوانینی در راستای اعطای حمایت عاطفی - روانی است. بدین معنا که مقنن باید در مسائل آیین دادرسی کیفری، قوانینی را به جهت تسکین آلام این طیف بزه‌دیده و ملزم نمودن ضابطین به این که برخوردی توأم با احترام و ابراز همدردی با این طیف داشته باشند، تدوین نماید. همچنین از جمله حمایت‌هایی که مقنن کیفری می‌تواند از بزه‌دیدگان غیر مستقیم در قبال بزه‌کار به عمل آورد، عدم مواجهه بزه‌دیده با بزه‌کار در مرحله دادرسی است. در این رابطه مقنن می‌تواند با در نظر گرفتن اتاق جداگانه‌ای یا در نظر گرفتن تدابیری، از رو به رو شدن طیف بزه‌دیدگان با



بزه‌کار که پیامدهای منفی بسیاری از قبیل برانگیختن خانواده بزه‌دیده در جهت انتقام‌جویی از بزه‌کار یا تهدید بزه‌دیده از سوی آن‌ها یا تشدید آلام روحی - عاطفی در بزه‌دیدگان به همراه دارد، جلوگیری نماید. به علاوه، از دیگر حمایت‌هایی که مقنن کیفری می‌تواند از بزه‌دیده غیر مستقیم در مقابل جامعه به عمل آورد، منتسب به تدابیری است که در راستای زدودن انگ اجتماعی بر بزه‌دیده مستقیم وارد شده و موجبات طرد و حاشیه‌نشینی خانواده وی و تحمل لطمات مضاعف را برای آنان فراهم می‌آورد. از جمله این تدابیر می‌تواند انتشار دادرسی از طریق رسانه‌ها و جراید باشد تا از این رهگذر اطلاعات راجع به بزه‌دیده مستقیم و انگیزه قاتل از گزینش بزه‌دیدگانش به اطلاع عموم برسد و از این طریق انگی که بر بزه‌دیده مستقیم الصاق گردیده، زدوده شود و تشفی خاطر بزه‌دیدگان غیر مستقیم فراهم گردد.

بدین سان با توجه به توضیحات فوق، ارتقاء بخشیدن به رویکرد بزه‌دیده‌محور در حقوق کیفری، خواه ماهوی و خواه شکلی، مستلزم آن است که با لحاظ کردن مؤلفه‌های آسیب‌پذیری در بزه‌دیده، حقوق کیفری به سکوت خود در قبال بزه‌دیدگان قتل سریالی پایان بخشیده و از ظرفیت‌های خود به منظور حمایت از این طیف بزه‌دیده تا حد امکان بهره‌گیرد. حقوق کیفری از رهگذر بالا بردن هزینه جرم، می‌تواند از ارتکاب چنین جرایمی پیش‌گیری نماید و از طریق اعمال کیفیات مشدده نسبت به چنین جرایمی، نقش بسزایی در تقلیل نرخ این نوع بزه‌کاری ایفا کند. از این رو، لزوم حساس‌سازی حقوق کیفری هم از نظر ماهوی و هم از لحاظ شکلی نسبت به بزه‌دیدگی ناشی از قتل سریالی، ضرورتی انکارناپذیر است و حذف موانع ناظر به آموزش‌دهی متولیان و ضابطین در راستای برخورد با دیگران یا حفظ هویت اجتماعی و شخصی آن‌ها، مشارکت‌دهی فعالانه بزه‌دیده در فرایند کیفری، تسهیل اقامه دعوا، حذف تشریفات دادرسی و تسریع روند آن، عدم مواجهه بزه‌دیده و شهود با بزه‌کار، تأسیس واحد معاضدت و ارشاد قضایی جهت اطلاع‌رسانی حقوق این طیف بزه‌دیده و امثالهم، می‌تواند مهم‌ترین گام تلقی گردد که حقوق کیفری می‌تواند در راستای کاهش نرخ این نوع جرایم بردارد؛ لذا به منظور نیل بدین مقصود، می‌توان به لزوم تقویت سیاست مشارکتی در همه سطوح تقنینی، قضایی و اجرایی و نیز جرم‌انگاری‌های خاص و افتراقی توأم با جهات مشدده در حوزه قتل سریالی تأکید نمود.



نتیجه‌گیری

جنبش‌های حمایت از بزهدیدگان قتل سریالی به‌خصوص بزهدیدگان ثانویه یا غیرمستقیم، حمایت‌هایی را به انحاء گوناگون برای این طیف بزهدیده تدارک دیده‌اند و هدف از آن‌ها، زنده نمودن سیمای فراموش شده این طیف آسیب‌پذیر از بزهدیدگان بوده است. برنامه‌های مساعدت برای چنین بزهدیدگانی همواره با چالش‌ها و موانع جدی مواجه بوده است. به‌دیگر سخن، با آن‌که سازوکارهای حمایتی که برای حفظ حقوق بزهدیدگان و تأمین نیازهای آنان در قالب برنامه‌های کمک‌رسانی فراهم گردیده، بازدهی نسبتاً مناسبی داشته‌اند، لیکن برنامه‌های عام نیز هنگام به اجرا نهادن برای این طیف بزهدیده، با محدودیت‌های بنیادین رو به رو می‌شوند.

همچنین ضرورت توجه خاص به نیازها و انتظارات بزهدیدگان غیرمستقیم قتل سریالی و تغییر جهت دادن عدالت جنایی از بزهدیده مستقیم به بزهدیدگان غیرمستقیم، اقتضا می‌کند که به موازات برنامه‌های حمایتی و مساعدتی عام از بزهدیده مستقیم و بزهدیدگان بالقوه، سازوکارهای حمایتی ویژه‌ای نیز از بزهدیدگان غیرمستقیم این جرم که غالباً نادیده انگاشته و به فراموشی سپرده می‌شوند، صورت گیرد. بدین سان، ضرورت حمایت از بزهدیدگان غیرمستقیم که به واسطه ارتکاب قتل سریالی دچار خلاء شده و رنج مضاعفی را نسبت به سایر اعضای جامعه به جهت از دست دادن هم‌جوار خود متحمل می‌شوند، در کانون عدالت جنایی بزهدیده‌مدار همواره می‌بایست مرکز ثقل شگردهای حمایتی را به خود اختصاص دهد. با این وجود، حمایت‌هایی که صرفاً از بزهدیدگان قتل سریالی صورت گرفته، عمدتاً حول محور بزهدیدگان بالقوه بوده، یا اگر حمایتی نیز از بزهدیده مستقیم به عمل آمده، صرفاً در جهت شناسایی مرتکب و حمایت از بزهدیدگان بالقوه، جهت پیش‌گیری از قتل‌های آتی می‌باشد و به بزهدیدگان غیرمستقیم که بزهدیدگان واقعی این جرم محسوب می‌شوند، توجهی نشده است.

لذا به نظر می‌رسد تحقق هرگونه راه‌کار به منظور ارتقاء جایگاه بزهدیدگان قتل سریالی، منوط به بازاندیشی در آموزه‌های کلاسیک جرم‌شناسی و نیز قوانین ملهم از آن‌ها است که البته این اقدام باید به موازات پذیرش این واقعیت باشد که بزهدیدگان قتل سریالی تاکنون از سازوکارهای حمایتی به‌ویژه کیفری برخوردار نبوده‌اند، بلکه همواره این‌گونه بوده که مقنن، یک مجازات شدید و ثابتی را که برای مرتکبین سایر قتل‌ها در نظر گرفته، به مرتکبین قتل سریالی نیز تعمیم و تسری می‌دهد که این در وهله نخست به دلیل نادیده انگاشتن مسائل به ظاهر سطحی، ولی در واقع بنیادی مربوط به پیشینه



و مفهوم‌شناسی و گونه‌شناسی و به عبارتی خاستگاه و جایگاه این طیف بزه‌دیدگان است. از این رو، تحول در شیوه‌های پاسخ‌دهی به بزه‌دیدگان قتل سریالی جز از رهگذر تبیین و تشریح این مسائل میسر نخواهد شد. به علاوه، سنخ‌شناسی حمایت از بزه‌دیدگان قتل سریالی به تبع نوع بزه‌دیدگی آن‌ها، بیانگر این ضرورت است که هر گونه حمایت مؤثر از این بزه‌دیدگان، نگرشی افتراقی را نسبت به شیوه اعمال سازوکارهای حمایتی برای آنان می‌طلبد. به همین منظور، باید یک الگوی حمایتی طرح‌ریزی شود تا در پرتو آن، حمایت‌های فراهم شده برای این طیف بزه‌دیده ضابطه‌مند گردد که نیل بدین مقصود نیز جز از رهگذر گونه‌شناسی بزه‌دیدگان قتل سریالی و متناسب شدن حمایت‌ها با گونه‌های مختلف بزه‌دیده و نوع بزه‌دیدگی که متحمل شده‌اند، امکان‌پذیر نیست.

از این رو با بررسی بزه‌دیدگی ناشی از قتل سریالی در حوزه قانون‌گذاری، به نظر می‌رسد که حقوق کیفری ماهوی در وضع قوانین و مقررات، شیوه‌ای متشدد را به کار گرفته است، به گونه‌ای که اساساً مقنن کیفری در حوزه قتل سریالی، اقدام به جرم‌انگاری خاص و افتراقی ننموده و صرفاً یک مجازات ثابت و شدید را که در قبال مرتکبین سایر قتل‌ها اعمال می‌نماید، به مرتکبین قتل سریالی نیز تسری می‌دهد که این عملکرد مقنن، حاکی از عدم موضع‌گیری آگاهانه و قاعده‌مند نسبت به این جرم و نیز عدم شناخت صحیح مقنن از این طیف بزه‌دیده و نیازها و خواسته‌های آنان است. بدین ترتیب ملاحظه می‌شود که مقنن کیفری به صورت نظام‌مند حمایت کیفری خود را بر بزه‌دیدگان قتل سریالی معطوف نکرده، بلکه به‌طور پراکنده، جرم‌انگاری‌هایی را که در زمینه قتل ساده وجود دارد، به این جرم نیز تعمیم داده است، زیرا این جرم‌انگاری‌ها به صورت صریح و به عبارتی به صراحت از سوی مقنن ناظر به بزه‌دیدگان قتل سریالی نیست، بلکه به‌طور ضمنی با تفسیری مبتنی بر حمایت از بزه‌دیده، می‌توان به آن‌ها صبغه بزه‌دیده‌محور بخشید؛ لذا به نظر می‌رسد حقوق کیفری ماهوی از لحاظ وضع مقررات و قوانین کیفری مناسب، به منظور حمایت از این طیف بزه‌دیده قصور ورزیده و نه تنها به بزه‌دیدگان این جرم توجهی نکرده، بلکه از مدنظر قرار دادن قوانین در جهت حمایت کیفری از آن‌ها، حداقل به همان اندازه حمایت از بزه‌دیدگان سایر قتل‌ها نیز دریغ ورزیده است. در حالی که حساس‌سازی حقوق کیفری ماهوی نسبت به این طیف بزه‌دیده و مطالبات و نیازهای آنان ضروری است و یکی از رسالت‌های مهم حقوق کیفری ماهوی، حمایت از این طیف بزه‌دیده در پرتو وضع مقرراتی است که متضمن بیشترین حمایت از این بزه‌دیدگان باشد.



البته باید متذکر شد که در گستره حقوق کیفری شکلی نیز همانند حقوق کیفری ماهوی، خلاءهای فراوانی از لحاظ وضع مقررات حمایتی شکلی برای بزه‌دیدگان قتل سریالی ملاحظه می‌گردد، زیرا همان‌گونه که مقنن در جهت حمایت کیفری ماهوی از این طیف بزه‌دیده اقدامی نکرده و به جرم‌انگاری خاص و افتراقی از آن‌ها همت نگماشته، مسلماً نیز در حوزه حمایت کیفری از لحاظ شکلی، از جمله برخوردهایی که می‌بایست از سوی متولیان با این طیف بزه‌دیده صورت گیرد، رویکردی اتخاذ نکرده است. از این رو مشاهده می‌شود که اساساً قانون‌گذار نسبت به اتخاذ رویکردی حمایتی و افتراقی در قبال گونه‌های مختلف قتل سریالی، دارای موضع‌گیری شفاف و مبتنی بر مبانی بزه‌دیده‌شناختی نیست، بلکه قانون‌گذار با عدم جرم‌انگاری خاص در حوزه قتل سریالی و تعمیم دادن یک مجازات متشدد و غیرمنسجم که در حوزه قتل‌های ساده جرم‌انگاری شده است، تابعان حقوق کیفری را نیز در درک سیاست کیفری نسبت به بزه‌دیدگان قتل سریالی در هاله‌ای از ابهام قرار داده است.

بدین سان ارتقاء بخشیدن به رویکرد بزه‌دیده‌محور در جهت برخورد با این طیف بزه‌دیدگان، نیازمند این است که حقوق کیفری به سکوت خود در قبال این طیف بزه‌دیده پایان بخشیده و از ظرفیت‌های خود به منظور حمایت از آن‌ها تا حد امکان بهره‌گیرد، زیرا قوانین و مقررات کیفری در مورد حمایت کیفری از این طیف بزه‌دیده، دارای انسجام نیست و اساساً مقررات پراکنده‌ای که ناظر به بزه‌دیدگان قتل‌های ساده است و به صورت خاص و افتراقی در راستای حمایت از بزه‌دیدگان قتل سریالی، جرم‌انگاری نشده، خود حاکی از توجه ناخودآگاه قانون‌گذار کیفری به پدیده قتل سریالی و بزه‌دیدگی ناشی از آن می‌باشد. به علاوه، وضع مقررات تبعیض‌آمیز که مقنن کیفری به بزه‌دیدگان سایر قتل‌ها توجه نموده و در راستای حمایت از آنان خصایص و ویژگی‌های آن‌ها را نیز مدنظر قرار داده است، در حالی که در قبال بزه‌دیدگان قتل سریالی و حمایت از آنان، از یک جرم‌انگاری خاص در حوزه قتل سریالی دریغ ورزیده، خود بیانگر دور ماندن قانون‌گذار از آموزه‌های جرم‌شناختی و به تبع آن، عدم منطبق ساختن قوانین کیفری با رهیافت‌ها و رهنمودهای بزه‌دیده‌شناسی حمایتی است. بدین ترتیب فقدان حمایت جامع و ضابطه‌مند در پرتو وضع مقررات و جرم‌انگاری‌های خاص و نیز عدم بهره‌گیری قانون‌گذار از سیاستی خاص و از پیش برنامه‌ریزی شده نسبت به این طیف بزه‌دیده، حاکی از راهی طولانی است که مقنن در راستای حمایتی مقتضی از بزه‌دیدگان قتل سریالی پیش رو دارد.



منابع

منابع فارسی

۱. اردبیلی، محمدعلی (۱۳۸۳)، «حقوق جزای عمومی»، چاپ هفتم، ج ۲، تهران، نشر میزان.
۲. ابراهیمی، پیمان (۱۳۸۴)، «بزه‌دیده به منزله شاکی و حقوق او در مقررات دادرسی کیفری ایران»، مجله حقوقی دادگستری، شماره ۵۳-۵۲.
۳. بولک، برنارد (۱۳۷۲)، «کیفرشناسی»، ترجمه علی حسین، نجفی ابرندآبادی، چاپ اول، تهران، انتشارات مجمع علمی و فرهنگی مجد.
۴. توجهی، عبدالعلی (۱۳۷۷)، «جایگاه بزه‌دیده در سیاست جنایی ایران»، رساله دکتری جزا و جرم‌شناسی، دانشگاه تربیت مدرس، دانشکده حقوق.
۵. رایجیان اصلی، مهرداد (۱۳۸۴)، «بزه‌دیده‌شناسی حمایتی»، چاپ اول، تهران، نشر دادگستر.
۶. شایان، علی (۱۳۸۴)، «عدالت برای بزه‌دیدگان»، چاپ اول، تهران، انتشارات سلسبیل.
۷. عبدالفتاح، عزت (۱۳۷۱)، «از سیاست مبارزه با بزه‌کاری تا سیاست دفاع از بزه‌دیده»، ترجمه علی حسین، نجفی ابرندآبادی، سوسن، خطاطان، مجله قضایی و حقوقی دادگستری، شماره ۳.
۸. فیلیزولا، ژینا، لیز، ژرار (۱۳۷۹)، «بزه‌دیده و بزه‌دیده‌شناسی»، ترجمه روح‌الدین، کردعلیوند، احمد، محمدی، چاپ اول، تهران، انتشارات مجد.

منابع لاتین

1. Bewlewy. C, and Glendinning. C,(2007),Representing the views of disabled people in Community care planning.
2. Bernt. Smith, john, stoan, Richard ward,(1999),public support for the victim's rights, crime and delinquency journal, vol. 36, No. 4, London sage publication,.
3. Bowen, Kendra Nicole,(2007), The Perception and Knowledge of Serial and mass Murder Between officers at the Arlington Police Department and Criminology and Criminal Justice Students At the University of texas at Arlington, University of Texas At Arlington,
4. Caputi, Jane,(1989),The Sexual Politics of Murder, Gender and Society, , Vol. 13.
5. Del Fabbro, Giade alessia,(2006),A family systems analysis of serial Murder, University of Pretoria,



6. De wet, Johan Andrew,(2005),A psychosocial Perspective on the Personality development of the Serial Murder, University of Pretoria,
7. Donald, J. Mail,(1991),victim voices in criminal court, american criminal law review journal, vol. 28/2,
8. Egger, Steven,(1984),a Working Definition of serial Murder and the Reduction of Linkage Blindness, Journal of Police Science and Administration, New York: free press,
9. Franikish, p,(1989),Meeting the emotional needs of handicapped people: A Psychodynamic approach,
10. Hickey>s, Ericw,(1991),Serial Murderes and their Victims Belmont, California: Wndsworth Publishing Company,
11. Holmes, Stephen.T and Richard,(1999), Tewksbury, A New theory of serial Murder, Journal of Contemporary Criminal Justice, Vol. 15, No. 3.
12. Handbook on justice for victims on the use and application of the Declaration of basic principles of justice for victims of crime and abuse of power, unodccp for international crime prevention, new york, 1999.
13. Keeney, B.T and Heide, K.M,(1995),Serial Murder: a more accurate and Inclusive Difinition, international journal of offender therapy and Comparative Criminology, Vol. 39(4).
14. Lauvance, J.A and Alison, Emily,(2004),The organized or disorganized typology of serial Murder, International Criminal Law Review, Vol : 23.
15. Morton, Roberty,(2002),Serial Murder Multi Diseiplinary Perespectives, Vol: 32 .
16. Makkai, Toni,(2006), An Examination of Serial Murder in Australia, Vol: 5.
17. Manson, D.A,(2005),Research serial Killers it shouldn't hurs to be a child, Vol. 31.
18. Mott, Nicole. L,(1999),Serial Murder, Patterns in Unsolved Coses, Homicide Studies, Vol. 3, No. 3.
19. Robert, D. Keppel,(1997),and Birnes, William.J, Signature Killers: Interpreting The Calling card of the Serial Murderer, Vol 4. No. 2.



20. Skrapes, A,(2001),Phenomenology and Serial Murder, Asking Different Questions, Homicide Studies, , Vol. 5, No.1.
21. Wilson.C & Seaman. D,(2000), The Serial Murders, Review and case Study, Vol. 31
22. Zappala, Angelo and Bosco, Dario,(2008),The Phenomenon of serial Murder and The Judicial Admission of Criminal Profilling in Italy, Criminal Profiling: international Theory, Vol. 19.

